



انتقال به مدر نیته

می خورانت

انتقال به مدرنیته

آلیستر مک گراث

منبع: باشگاه اندیشه

<http://www.bashgah.net/pages-8567.html>

عنوان کتاب: انتقال به مدرنیته

نام نویسنده: آلیستر مک گراث

مترجم: محمد تقی انصاری پور

انتشارات: باشگاه اندیشه

تاریخ انتشار: ویراست اول- تابستان ۱۳۸۶

چکیده:

این نوشتار به بررسی تحولات فکری و اعتقادی در مسیحیت غرب از اواخر قرون وسطی تا زمان ورود به دوره روشنگری و روی آوردن به جهان بینی عقل گرایانه می پردازد. نویسنده دوران یاد شده را به چهار بخش تقسیم می کند:

۱- حکمت مدرسی در اواخر قرون وسطی

۲- اومانیسم در دوره رنسانس

۳- نهضت اصلاح دینی

۴- دوره پس از نهضت اصلاح دینی

به عقیده وی مجموعه این دوران همانند پلی است که قرون وسطی را به دوره روشنگری و عصر مدرنیته متصل می کند. وی با ارائه تعریف و ویژگی های هر یک از چهار بخش فوق، طرز تلقی های هر دوره را از مسیحیت و همچنین تحولات دینی مربوط به هر یک را توضیح می دهد.

درباره دو بخش اول مطالب ذیل مطرح شده اند: ویژگی حکمت مدرسی یعنی نظام بخشی و عقلانی سازی الهیات مسیحی در پرتو ارسطوگرایی، تنوع رویکردهای موجود در حکمت مدرسی، موضوعات مهم مورد بحث در این حرکت، ویژگی جنبش اومانیستی، یعنی رجوع به دوران کلاسیک در زمینه فرهنگ و الهیات، تاثیر اومانیسم بر الهیات و نبود فلسفه ای منسجم در جنبش اومانیسم دوره رنسانس. در باب نهضت اصلاح دینی، نویسنده آن را به چهار جنبش که در نقاط مختلف اروپا ظهور یافتند تقسیم می کند و در مورد هر یک به بحث از رهبری، طرز تفکر و برنامه ها و اهداف آن می پردازد. وی با بیان این که دغدغه اصلی نهضت اصلاح دین پرداختن به منابع الهیاتی و نیز آموزه های مسیحی برآمده از آن منابع بوده است، از این دو موضوع به طور جداگانه بحث می کند؛ در باب منابع الهیات اصرار اصلاح گرانی مثل لوتر و کالون بر شعار لزوم رجوع به کتاب مقدس را شاخصه مهم حرکت آنان می شمرد و در باب اعتقادات مسیحی، آموزه لطف، آیین های مقدس و آموزه کلیسا از دیدگاه اصلاح طلبان را مورد بحث قرار می دهد.

نویسنده در پایان به روی آوری دوباره به عقل گرایی ارسطویی در دوران پس از نهضت اصلاح دینی به منظور حفاظت از دستاوردهای این نهضت، و پیدایش تدریجی عقل گرایی در الهیات و سرانجام ظهور دئیسم و انتقال به دوران مدرن اشاره می کند.

فهرست مطالب

• مباني شيوه جديد الهيات

۱. پيدايش چشم انداز تاريخي
۲. شكل گرفتن رويکرد انتقادي به كتاب مقدس
۳. تغيير در معني واژه «کلیسا»

• حکمت مدرسي در پايان قرون وسطي

- تعريف حکمت مدرسي
- گونه هاي حکمت مدرسي
- موضوعات مهم در حکمت مدرسي
- نگرش هاي رنسانس و نهضت اصلاح ديني به حکمت مدرسي

• اومانيسم دوره رنسانس

- تعريف اومانيسم
- اومانيسم اروپاي شمالي
- تأثير اومانيسم بر الهيات

• نهضت اصلاح ديني

- تعريف نهضت اصلاح ديني
- موضوعات الهياتي مورد بحث در نهضت اصلاح ديني

• دوران پس از نهضت اصلاح ديني

- اعترافي کردن و دل مشغولي نسبت به آموزه صحيح
- پيدايش مذهب اصالت عقل

پي نوشت

● مبانی شیوه جدید الهیات

هدف این نوشتار (۱) بررسی تحولات الهیات در سال های ۱۷۵۰-۱۴۰۰ است که در پایه ریزی بنیان های دوران جدید الهیات نقش زیادی داشت. از بسیاری جهات، این دوره را می توان شاهد رشته ای از تحولات دانست که زمینه را برای [ظهور] روشهای تازه ای در الهیات به ویژه در ارتباط با ساحت های سه گانه ذیل فراهم کرد:

۱- پیدایش چشم انداز تاریخی

۲- شکل گرفتن رویکرد انتقادی به کتاب مقدس

۳- تغییر در معنای واژه «کلیسا» (۲)

۱. پیدایش چشم انداز تاریخی

ظاهراً بسیاری از نویسندگان قرون وسطی از اختلافات اساسی دوران خویش با روزگار باستانی سنتی بی خبر بوده اند. این فقدان آگاهی موجب رشد این باور شد که کاربرد تصورات، ارزش ها و روش های مربوط به گذشته می تواند بدون نیاز به جرح و تعدیل تا زمان حاضر استمرار یابد (برک (۲) ۱۹۸۶). رنسانس که مجموعه ای از موضوعات را در ارتباط با حجیت گذشته در مباحث الهیاتی زمان خود مطرح ساخت شاهد پیدایش چشم انداز هنری و تاریخی بود. نیاز به ملاک هایی که بتوان گذشته را از طریق آنها تفسیر کرد و به خود اختصاص داد، روز به روز اهمیتی بیش از پیش یافت. رنسانس، خود گرایی به کاربرد ملاکهای زیبایی شناختی داشت؛ در حالی که طرفداران نهضت اصلاح دینی، ملاک های الهیاتی را مطرح می کردند. به تدریج می توان شاهد ظهور توانایی عقل به مثابه چنین ملاکی بود. با این حال، این تحول موجب شد که حجیت گذشته متزلزل شود، زیرا منبعی مربوط به زمان حاضر بر حجیت های گذشته مقدم داشته شد، (مک گراث ۱۹۹۰). اعتماد بر حجیت های گذشته جای خود را به تأکید بر عقل داد.

۲. شکل گرفتن رویکرد انتقادی به کتاب مقدس

اساس بخش عظیم الهیات قرون وسطی، کتاب مقدس مخصوصاً ترجمه لاتینی وولگات (۴) بود (ایوانز ۱۹۸۵). کتاب مقدس رفته رفته و عمدتاً در نتیجه ادبیات و برنامه فلسفی رنسانس از زاویه دیگری در معرض توجه قرار گرفت و چنان تلقی می شد که تجسم نوعی تجربه بود که دست کم تا اندازه ای از خلال شیوه های تفسیری مناسب می توانست بازآفرینی شود (مک گراث ۱۹۸۷). بحث بر سر گستره کتب قانونی، که به طور خاص در دهه ۱۵۲۰ اهمیت یافت، منجر به ورود به [عرصه] تجدید نظر در قلمروهایی از مقوله آثار «آپوکریف» شد که شان الهیاتی آن فروتر از کتب قانونی بود. بدین سان اصطلاح «کتاب مقدس» (۵) در دوره مذکور تحول مهمی را از سر گذراند؛ در ابتدا عموماً کتاب مقدس را به معنای «وولگات» می شناختند. در پایان قرن شانزدهم بین رویکردهای دوره رنسانس و نهضت اصلاح دینی، که کتاب مقدس را با «متون قانونی عهدین به زبانهای اصلی آن» یکی می دانستند، برخورد وجود داشت، در حالی که الهیات کلیسای کاتولیک، به دنبال تصمیم شورای ترانت، (۶) کتاب مقدس را هم متن و هم ترجمه موسوم به وولگات می دانست.

۳. تغییر در معنی واژه «کلیسا» (۷)

اصطلاحات دیگر در این دوره تغییر معنا دادند؛ مثلاً اصطلاح «دین» (۸) به تدریج از مناسبات خاص مسیحی خود تهی شد و برای اشاره به مجموعه گسترده تری از باورها به کار رفت (باسی ۱۹۸۷). واژه «کلیسا» نیز تحول معنایی مهمی را از سر گذراند. این اصطلاح در اصل اشاره به کلیسا (جامعه مسیحیت) داشت؛ با این پیش فرض خاص مفهوم مسیحیت که تنها یک کلیسای [جامعه مسیحی] کاتولیک وجود دارد. این اعتقاد با اخراج جناح اصلاح طلب در ویتنبرگ در دهه ۱۵۲۰ و رشد سریع آیین انجیلی (۹) در شهرهای آلمان و سوئیس در دهه بعد، در معرض سؤال و تردید قرار گرفت. این واژه تداعی های متعارضی در پی داشت، به گونه ای که سرانجام به پیدایش گرایش های فرقه ای (۱۰) انجامید که از مشخصه فرهنگ جدید غربی است.

این بدان معنا نیست که این دوره شاهد طرفداری از طرز تلقی های دائماً جدید بود. این دوره، دوره انتقال، با پیوستگی آشکار به دوره قرون وسطی و هم با دوره جدید بود. بدین سان ارنست ترلش (۱۱) توجهش را به ویژگی قرون وسطایی جنبه های تفکر معطوف کرد و این در حالی بود که کوتنین اسکینر (۱۲) بر مدرن بودن جنبه های تفکر سیاسی کالونیزم قرن شانزدهم تأکید کرد. دوره مورد بحث مثل پل، با هر دو دورانی که آن دو را از هم جدا می کند مرتبط است. ما با تاریخ کلیسا سروکار نداریم بلکه با شیوه کارکرد الهیات در طی این دوره سروکار داریم و این دوره را می توان به چهار بخش تقسیم کرد:

۱. حکمت مدرسی (۱۴) در پایان قرون وسطی

۲. اومانيسم در دوره رنسانس (۱۵)

۳. نهضت اصلاح ديني (۱۶)

۴. دوره پس از نهضت اصلاح (۱۷)

• حکمت مدرسي در پايان قرون وسطي

اصطلاح «حکمت مدرسي» همراه با مجموعه اي از اصطلاحات مربوط به آن، خاستگاه هاي خود را مديون موضوعات مورد بحث در اواخر دوره رنسانس است. نويسندگان اومانيسم علاقه مند بودند که اعتبار فکري و فرهنگي اين دوران، را که همچنان به قرون وسطي شناخته مي شود، با بسط دادن مجموعه واژگاني متزلزل سازند که در جهت ايجاد ترديد در آن طرح ريزي شده بود. و بياتوس رنانوس (۱۹) پديدار شد. قصد بر آن بود که اصطلاح فوق متضمن اين امر باشد که «قرون وسطي» تقريباً نوعي وقفه بين افتخارات عصر طلایي سنتي و افتخارات رنسانس باشد.

• حکمت مدرسي در پايان قرون وسطي

اصطلاح «حکمت مدرسي» همراه با مجموعه اي از اصطلاحات مربوط به آن، خاستگاه هاي خود را مديون موضوعات مورد بحث در اواخر دوره رنسانس است. نويسندگان اومانيسم علاقه مند بودند که اعتبار فکري و فرهنگي اين دوران، را که همچنان به قرون وسطي شناخته مي شود، با بسط دادن مجموعه واژگاني متزلزل سازند که در جهت ايجاد ترديد در آن طرح ريزي شده بود. و بياتوس رنانوس (۱۹) پديدار شد. قصد بر آن بود که اصطلاح فوق متضمن اين امر باشد که «قرون وسطي» تقريباً نوعي وقفه بين افتخارات عصر طلایي سنتي و افتخارات رنسانس باشد.

تعريف حکمت مدرسي

«حکمت مدرسي» اصطلاحی مبهم است که تحت تعريف دقيق درنمي آيد. سبب اين ابهام تا حدي خاستگاه هاي بحث انگيز اين اصطلاح است؛ اما تنوع فکري موجود در بطن اين حرکت

تأثیر مهمی در این موضوع داشته است. به رغم این مشکلات، ویژگی‌های کلی ذیل برای مشخص کردن نوعی «تشابه خانوادگی» کلی در باب اجزاء متنوع تشکیل دهنده این حرکت، آن گونه که در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم با آن مواجه شدند، کافی است.

حکمت مدرسی با توجیه عقلی اعتقاد مسیحی، به ویژه در ارتباط با نشان دادن عقلانیت ذاتی الهیات سروکار داشت. عموماً اعتقاد بر این بوده است که این بعد از نهضت یاد شده، به بهترین وجه در مکتوبات توماس آکویناس، (۲۰) مخصوصاً در کتاب جامع الهیات (۲۱) او قابل مشاهده است. حتی ویلیام آکمی، (۲۲) که بر تمایز بین، عقل (ratio) و (ایمان) بسیار اهتمام داشت، در الهیات بسیار از عقل بهره برد (ژیلسون ۱۹۷۸).

این جنبش در مرحله متقدم تر خود، از ارسطوگرایی بسیار بهره برد. این گرایش را به طور خاص به وضوح در مکتوبات الهی دانان دومینیکن (۲۳) اواخر قرن سیزدهم می توان دید. اما ارسطوگرایی در این شکل با این اعتقاد عجین شده بود که مجموعه ای سنجیده و همیشه معتبر از فرضیات معقول را عرضه می کند و هر گونه دانش (۲۴) عقلی باید با آن مطابقت داشته باشد. در قرن پانزدهم، همراه با پدیدار شدن شواهد روزافزونی درباره ناسازگاری برون و درون سیستمی [نظام ارسطویی]، بحث درونی مهمی در حکمت مدرسی در ارتباط با صلاحیت عقلانی ارسطوگرایی، بویژه به علت بسط علوم طبیعی و نیز نوظهوری آنها، شکل گرفت. در اوایل قرن شانزدهم، نارسائی های [نظام فکری] ارسطو به شکلی روزافزون پذیرفته شد.

حکمت مدرسی همچنین با نظام مند کردن الهیات مسیحی سروکار داشت. آثار متقدم تر در باب الهیات غالباً مربوط به موقعیت های خاص بودند و در پاسخ به مناقشات یا مباحثات نوشته می شدند و بنابراین به شکل خاصی از انگیزه های جدلی آگوستین، (۲۶) که نهضت اصلاح دینی بر اساس آن، با چنان شور و شوقی برانگیخته شد، نمونه ممتازی از این شکل محدودیت است. حکمت مدرسی با مطرح ساختن سؤالات یا اعتراضات محتمل در برابر آموزه های موجود، علاقه مند به بسط نوعی رویکرد مبتکرانه و نه منفعلانه به الهیات بود.

این رویکرد نظام مند به الهیات طی قرن دوازدهم با انتشار کتاب های چهارگانه جملات (۲۷) اثر پیتر لومبارد (۲۸)، که چارچوبی جامع برای بحث از مسائل اصلی الهیات پیشنهاد کرد، مورد تشویق قرار گرفت. این «کتابهای چهارگانه جملات» (یعنی نقل هایی از مکتوبات دوران آباء، بخصوص مکتوبات آگوستین) به طور نظام مندی مرتب شدند تا بدین سان به مطالب نظامی داده شود که عموماً در زمینه های اصلی وجود نداشت. افزایش سریع شرح ها بر این جملات، [sentences]، گذشته از اهمیت ظاهری شرح نوشتن بر آنها به مثابه شرط لازم برای تعلیم پیشرفته الهیات، این اطمینان را به بار آورد که اعتقاد جازم به شایستگی و بایستگی این گونه نظام دهی از ویژگی های ذهنیت حکمت مدرسی بود.

گونه های حکمت مدرسی

حکمت مدرسي حرکتی نامتجانس بود. حتی طی قرن سیزدهم، همانطور که با مقایسه مکتوبات آکویناس، (۲۹) بناونتورا (۳۰) و دانز اسکاتوس (۳۱) می توان دید، انشعاب های مهمی در درون این حرکت آشکار شد که به ترتیب نماینده رویکردهای مختص مکتب دومینیکن اولیه، مکتب فرانسیسکن اولیه و مکتب فرانسیسکن متاخر بود.

تا اواخر دوره قرون وسطی دست کم نه مکتب عمده در درون این حرکت پدید آمد که حاکی از تنوع قابل ملاحظه هم در ارتباط با روش ها و هم در ارتباط با آموزه ها است. در ارتباط با وضعیت اخیر قرون وسطی، دو مکتب فکری اهمیت ویژه دارند: مکتب راه نو (۳۲)، که معرف مکتبی برگرفته از ویلیام آکمی است و چهره شاخص و مهم آن در اواخر قرون وسطی، گابریل بیل، (۳۳) الهی دان اهل توپینگن (۳۴) بوده است؛ و دیگری مجموعه غیرمنسجمی از عقاید یا گرایش های الهیاتی است، که نمی توان آن را به معنی دقیق کلمه «مکتب» دانست، و به نحو بنیادی تری از رویکردهای آگوستین به آموزه های عادل شمردگی (۳۵) و تقدیر ازلی (۳۶) طرفداری می کرد. این گرایش، که گاهی از آن به مکتب آگوستینی جدید (۳۷) یاد می کنند، به نویسندگانی همچون گریگوری ریمنی (۳۸) منسوب است. اما گرایش مذکور دارای شکل های متعدد و مختلفی است به گونه ای که به آسانی نمی توان آن را طبقه بندی کرد.

گونه های حکمت مدرسي

حکمت مدرسي حرکتی نامتجانس بود. حتی طی قرن سیزدهم، همانطور که با مقایسه مکتوبات آکویناس، (۲۹) بناونتورا (۳۰) و دانز اسکاتوس (۳۱) می توان دید، انشعاب های مهمی در درون این حرکت آشکار شد که به ترتیب نماینده رویکردهای مختص مکتب دومینیکن اولیه، مکتب فرانسیسکن اولیه و مکتب فرانسیسکن متاخر بود.

تا اواخر دوره قرون وسطی دست کم نه مکتب عمده در درون این حرکت پدید آمد که حاکی از تنوع قابل ملاحظه هم در ارتباط با روش ها و هم در ارتباط با آموزه ها است. در ارتباط با وضعیت اخیر قرون وسطی، دو مکتب فکری اهمیت ویژه دارند: مکتب راه نو (۳۲)، که معرف مکتبی برگرفته از ویلیام آکمی است و چهره شاخص و مهم آن در اواخر قرون وسطی، گابریل بیل، (۳۳) الهی دان اهل توپینگن (۳۴) بوده است؛ و دیگری مجموعه غیرمنسجمی از عقاید یا گرایش های الهیاتی است، که نمی توان آن را به معنی دقیق کلمه «مکتب» دانست، و به نحو بنیادی تری از رویکردهای آگوستین به آموزه های عادل شمردگی (۳۵) و تقدیر ازلی (۳۶) طرفداری می کرد. این گرایش، که گاهی از آن به مکتب آگوستینی جدید (۳۷) یاد می کنند، به

نویسندگانی همچون گریگوری ریمنی (۳۸) منسوب است. اما گرایش مذکور دارای شکل های متعدد و مختلفی است به گونه ای که به آسانی نمی توان آن را طبقه بندی کرد.

موضوعات مهم در حکمت مدرسی

چهار موضوع در حکمت مدرسی، طی دوران اخیر قرون وسطی، اهمیت ویژه ای داشت که از این قرارند:

الف. بحث بر سر واقع گرایی (۳۹) و واژه گرایی (۴۰)

ب. بحث بر سر رهیافت های منطقی - نقدي و، تاریخی - نقدي به الهیات

ج. نزاع بین تعقل گرایی (۴۱) و اختیارگرایی (۴۲)

د. نزاع های مربوط به آموزه عادل شمردگی

الف. بحث بر سر واقع گرایی و واژه گرایی

نویسندگان دوران نخست قرون وسطی (از جمله آکویناس و اسکاتوس) متعهد به دیدگاهی بودند که به تدریج به «واقع گرایی» شناخته شد. این دیدگاه، که به وضوح متأثر از مکتب افلاطون است، به وجود «کیفیات کلی» - مثل طبیعت کلی انسان که در مصادیق عینی افراد انسان متجلی می شود - اذعان دارد. قرن چهاردهم شاهد ظهور دیدگاهی رقیب، در ابتدا تحت تاثیر ویلیام آکمی بود که عموماً از آن به «واژه گرایی» یا «نام گرایی» یاد می شود. این رهیافت که طی قرن پانزدهم اهمیت اساسی پیدا کرد، این قبیل «کیفیات کلی» را انکار می کرد. چیزی به نام «طبیعت کلی انسانی» در کار نیست؛ واژه «انسان» بر افراد انسان دلالت می کند نه بر کیفیتی کلی که وراي چنین افرادی قرار دارد. (باید بر این امر تاکید داشت که واژه «نام گرایی» را فقط باید برای اشاره به این دیدگاه واژه گرا به کار برد. کاربرد آن در منابع دست دوم پیشین برای اشاره به دیدگاه های الهیاتی و به اصطلاح پلاچیوسی نویسندگانی مثل ویلیام آکمی یا گابریل بیل کاملاً نادرست است.) در دوره نهضت اصلاح دینی، واژه گرایی نفوذ چشم گیری یافته بود و بازتاب آن را در مکتوبات لوتر (۴۳) و دیگران می توان دید.

ب. بحث بر سر رهیافت های منطقی - نقدي و تاریخی - نقدي به الهیات

حکمت مدرسی در دوران نخست خود، به این تصور تمایل داشت که تحلیل عقلی متون زیربنایی - مثل مکتوبات آگوستین - بر الهیات تقدم دارد. نظام بخشی به مجموعه ای از عقاید

که گاه در نگاه نخست ناسازگار به نظر مي رسيد، زماني امکان پذير بود که اصطلاحاتي کليدي (مانند) gratia با دقتي فزاينده تعريف شوند.

در بخش اخير دوران قرون وسطي، بخصوص در نتيجه نفوذ ويليام آکمي، بتدريج از ابزار منطقي «تضاد (۴۴) بين دو قدرت خداوند»، استفاده روزافزوني براي روشن ساختن اين قبيل نکات تفسيري صورت پذيرفت. اين رهيافت متضمن تمايز بين «قدرت مطلق و «قدرت مقدرشده خداوند» (۴۶) است. مراد از اولي قدرتي است که به موجب آن خداوند قادر بود هر کاري را انجام دهد اما در محدوده عدم تناقض، و دومي محدوديتي خودخواسته در قدرت خدا قرار مي داد که از پيامدهاي اراده الهي در عمل کردن به شيوه هاي خاص و معين است. اين اراده، به ذات خود، محتملات فرضي ديگري را کنار مي زند که اگرچه به لحاظ منطقي امکان پذير هستند، اما اراده الهي در عمل کردن به شيوه هاي ديگر، مانع تحقق آنها مي شود.

اما به تدريج برخي افراد به اين رهيافت به ديده ترديد نگريستند. استدلال آنان اين بود که تنها شيوه مناسب پرداختن به اين مشکلات، دستيابي به متن کامل نويسندگاني مثل آگوستين (به جاي گزيده هاي کتاب جملات (۴۷)) و تفسير آنها در درون بافت تاريخي شان بود. اين ملاحظه اخير يکي از عواملی بود که موجب ارائه نسخه هاي انتقادي آثار آگوستين و ديگران شد، و مي توان آن را از عواملی دانست که هم در خاستگاه هاي نهضت اصلاح ديني و هم، به دنبال آن، در بسط روش هاي نقد منابع (۴۸) در الهيات نقش عمده اي داشت.

ج. نزاع ميان عقل گرايي (۴۹) و اراده گرايي (۵۰)

نويسندگان مدرسي متقدم، مثل آکويناس و بناونتور (۵۱)، بر تقدم عقل الهي بر اراده او تاکيد داشتند. بدین سان در باب حسن [فعل] انسان، عقل الهي است که اخلاقي بودن فعل انساني را تشخيص مي دهد و اراده الهي را آگاه مي سازد تا طبق اين تشخيص، عمل ياد شده را پاداش دهد. به عبارت ديگر، ارزش اخلاقي ذاتي فعل انسان، اساس ميزان حسن آن است. از اسکاتوس به بعد، به تدريج بر اراده الهي تاکيد شد. در باب حسن، اراده الهي به فعل اخلاقي انسان ارزش مي دهد و بر طبق آن، آن فعل را پاداش مي دهد. به عبارت ديگر، ارزش حسن فعل انساني را اراده خداوند تعيين مي کند. اين اراده ارزشي به فعل مي دهد که به پيوند يافتن با ارزش اخلاقي ذاتي نيازي ندارد. دیدگاه تعقل گرا با اين استدلال رد مي شود که خدا را به اشياء مخلوق وابسته مي کند.

اين تاکيد دوباره بر تقدم اراده الهي را مي توان در اوائل نهضت اصلاح ديني در تمايلات روزافزون به گونه هايي از تفکر مشاهده کرد که بيشتر تقدير گرايانه بود و از نمونه هاي آن، تفکر منسوب به نويسندگان آگوستيني مثل گريگوري ريميني (۵۲) يا هوگولينو اهل ارويتو (۵۳) هستند. کالون نمونه ممتازي از الهيدانان قرن شانزدهم است که به نظر مي رسد سخت

تحت تاثیر این گرایش اراده گرایانه جدید بوده است. این موضوع را می توان در بحث او از مبانی شایستگی مسیح در آموزه او درباره تقدیر ازلی به وضوح مشاهده کرد.

د. نزاع های مربوط به آموزه عادل شمردگی

شاید مهمترین بحث در درون حکمت مدرسی که آن را به نهضت اصلاح دینی مرتبط می سازد، مربوط به چگونگی پذیرش انسان در پیشگاه خداست (مک گراث ۱۹۸۶). در این جا دو رهیافت کاملاً متفاوت را می توان مشاهده کرد. نویسندگان مکتب راه نو، مثل گابریل بیل، بسیاری از اندیشه های مکتب فرانسیسکن متاخر را با تاکید بر نقش مثبت انسان در عادل شمردگی بسط دادند (ابرمن ۱۹۶۳). انسان ها قادرند که به هدیه الهی لطف، که از طریق آن تحت عنایت الهی درمی آیند، پاسخی بنیادین دهند. این دیدگاه، که لوتر در مکتوبات اولیه خود به توضیح آن پرداخت، کاملاً با دیدگاه نویسندگانی مثل گریگوری ریمینی در تضاد است؛ این طرز فکر بر تقدم کامل و ضرورت مطلق لطف در هر مرحله در عادل شمردگی تاکید دارد.

لوتر سرانجام دیدگاه های مکتب راه نو را پلاچیوسی دانست. کتاب وی به نام بحثی بر ضد الهیدانان مدرسی (۵۴) (۱۵۱۷) در عمل انتقادی تند و ماندگار، نه بر ضد دیدگاه های الهیات مدرسی به طور کلی، بلکه بر ضد تعالیم یک الهیدان مدرسی خاص (گابریل بیل)، عمدتاً به دلیل پرداختن این تعالیم به آموزه عادل شمردگی است. اما روشن نیست که آیا ارج نهادن دوباره لوتر به آگوستین گرایی، بازتاب آشنایی او با مکتوبات نویسندگان مدرسی همفکر با این دیدگاه است یا حاصل سروکار پیدا کردن مستقیم با مکتوبات ضد پلاچیوسی آگوستین، که در سال های پایانی اولین دهه از قرن شانزدهم به سهولت در دسترس قرار گرفت (ابرمن ۱۹۸۱).

موضوعات مهم در حکمت مدرسی

چهار موضوع در حکمت مدرسی، طی دوران اخیر قرون وسطی، اهمیت ویژه ای داشت که از این قرارند:

الف. بحث بر سر واقع گرایی (۳۹) و واژه گرایی (۴۰)

ب. بحث بر سر رهیافت های منطقی - نقدي و، تاریخی - نقدي به الهیات

ج. نزاع بین تعقل گرایی (۴۱) و اختیارگرایی (۴۲)

د. نزاع های مربوط به آموزه عادل شمردگی

الف. بحث بر سر واقع گرایی و واژه گرایی

نویسندگان دوران نخست قرون وسطی (از جمله آکویناس و اسکاتوس) متعهد به دیدگاهی بودند که به تدریج به «واقع گرایی» شناخته شد. این دیدگاه، که به وضوح متأثر از مکتب افلاطون است، به وجود «کیفیات کلی» - مثل طبیعت کلی انسان که در مصادیق عینی افراد انسان متجلی می شود - اذعان دارد. قرن چهاردهم شاهد ظهور دیدگاهی رقیب، در ابتدا تحت تأثیر ویلیام آکمی بود که عموماً از آن به «واژه گرایی» یا «نام گرایی» یاد می شود. این رهیافت که طی قرن پانزدهم اهمیت اساسی پیدا کرد، این قبیل «کیفیات کلی» را انکار می کرد. چیزی به نام «طبیعت کلی انسانی» در کار نیست؛ واژه «انسان» بر افراد انسان دلالت می کند نه بر کیفیتی کلی که وراي چنین افرادی قرار دارد. (باید بر این امر تأکید داشت که واژه «نام گرایی» را فقط باید برای اشاره به این دیدگاه واژه گرا به کار برد. کاربرد آن در منابع دست دوم پیشین برای اشاره به دیدگاه های الهیاتی و به اصطلاح پلاجیوسی نویسندگانی مثل ویلیام آکمی یا گابریل بیل کاملاً نادرست است.) در دوره نهضت اصلاح دینی، واژه گرایی نفوذ چشم گیری یافته بود و بازتاب آن را در مکتوبات لوتر (۴۳) و دیگران می توان دید.

ب. بحث بر سر رهیافت های منطقی - نقدي و تاریخی - نقدي به الهیات

حکمت مدرسی در دوران نخست خود، به این تصور تمایل داشت که تحلیل عقلی متون زیربنایی - مثل مکتوبات آگوستین - بر الهیات تقدم دارد. نظام بخشی به مجموعه ای از عقاید که گاه در نگاه نخست ناسازگار به نظر می رسید، زمانی امکان پذیر بود که اصطلاحاتی کلیدی (مانند) gratia با دقتی فزاینده تعریف شوند.

در بخش اخیر دوران قرون وسطی، بخصوص در نتیجه نفوذ ویلیام آکمی، بتدریج از ابزار منطقی «تضاد» (۴۴) بین دو قدرت خداوند، استفاده روزافزونی برای روشن ساختن این قبیل نکات تفسیری صورت پذیرفت. این رهیافت متضمن تمایز بین «قدرت مطلق و «قدرت مقدرشده خداوند» (۴۶) است. مراد از اولی قدرتی است که به موجب آن خداوند قادر بود هر کاری را انجام دهد اما در محدوده عدم تناقض، و دومی محدودیتی خودخواسته در قدرت خدا قرار می داد که از پیامدهای اراده الهی در عمل کردن به شیوه های خاص و معین است. این اراده، به ذات خود، احتمالات فرضی دیگری را کنار می زند که اگرچه به لحاظ منطقی امکان پذیر هستند، اما اراده الهی در عمل کردن به شیوه های دیگر، مانع تحقق آنها می شود.

اما به تدریج برخی افراد به این رهیافت به دیده تردید نگریستند. استدلال آنان این بود که تنها شیوه مناسب پرداختن به این مشکلات، دستیابی به متن کامل نویسندگانی مثل آگوستین (به جای گزیده های کتاب جملات (۴۷)) و تفسیر آنها در درون بافت تاریخی شان بود. این ملاحظه اخیر یکی از عواملی بود که موجب ارائه نسخه های انتقادی آثار آگوستین و دیگران شد، و می توان آن را از عواملی دانست که هم در خاستگاه های نهضت اصلاح دینی و هم، به دنبال آن، در بسط روش های نقد منابع (۴۸) در الهیات نقش عمده ای داشت.

ج. نزاع میان عقل گرایي (۴۹) و اراده گرایي (۵۰)

نویسندگان مدرسي متقدم، مثل آکویناس و بناونتور (۵۱)، بر تقدم عقل الهي بر اراده او تاکید داشتند. بدین سان در باب حسن [فعل] انسان، عقل الهي است که اخلاقي بودن فعل انساني را تشخیص مي دهد و اراده الهي را آگاه مي سازد تا طبق این تشخیص، عمل یاد شده را پاداش دهد. به عبارت دیگر، ارزش اخلاقي ذاتي فعل انسان، اساس میزان حسن آن است. از اسکاتوس به بعد، به تدریج بر اراده الهي تاکید شد. در باب حسن، اراده الهي به فعل اخلاقي انسان ارزش مي دهد و بر طبق آن، آن فعل را پاداش مي دهد. به عبارت دیگر، ارزش حسن فعل انساني را اراده خداوند تعیین مي کند. این اراده ارزشي به فعل مي دهد که به پیوند یافتن با ارزش اخلاقي ذاتي نيازي ندارد. دیدگاه تعقل گرا با این استدلال رد مي شود که خدا را به اشیاء مخلوق وابسته مي کند.

این تاکید دوباره بر تقدم اراده الهي را مي توان در اوائل نهضت اصلاح ديني در تمایلات روزافزون به گونه هايي از تفکر مشاهده کرد که بیشتر تقدیر گرایانه بود و از نمونه هاي آن، تفکر منسوب به نویسندگان آگوستيني مثل گریگوري ریميني (۵۲) یا هوگولینو اهل ارویتو (۵۳) هستند. کالون نمونه ممتازي از الهیدانان قرن شانزدهم است که به نظر مي رسد سخت تحت تاثیر این گرایش اراده گرایانه جدید بوده است. این موضوع را مي توان در بحث او از مباني شایستگی مسیح در آموزه او درباره تقدیر ازلي به وضوح مشاهده کرد.

د. نزاع هاي مربوط به آموزه عادل شمردگي

شاید مهمترین بحث در درون حکمت مدرسي که آن را به نهضت اصلاح ديني مرتبط مي سازد، مربوط به چگونگي پذیرش انسان در پیشگاه خداست (مک گراث ۱۹۸۶). در این جا دو رهیافت کاملاً متفاوت را مي توان مشاهده کرد. نویسندگان مکتب راه نو، مثل گابریل بیل، بسیاری از اندیشه هاي مکتب فرانسیسکن متاخر را با تاکید بر نقش مثبت انسان در عادل شمردگي بسط دادند (ابرمن ۱۹۶۳). انسان ها قادرند که به هدیه الهي لطف، که از طریق آن تحت عنایت الهي درمي آیند، پاسخي بنیادین دهند. این دیدگاه، که لوتر در مکتوبات اولیه خود به توضیح آن پرداخت، کاملاً با دیدگاه نویسندگاني مثل گریگوري ریميني در تضاد است؛ این طرز فکر بر تقدم کامل و ضرورت مطلق لطف در هر مرحله در عادل شمردگي تاکید دارد.

لوتر سرانجام دیدگاه هاي مکتب راه نو را پلاجیوسي دانست. کتاب وي به نام بحثي بر ضد الهیدانان مدرسي (۵۴) (۱۵۱۷) در عمل انتقادي تند و ماندگار، نه بر ضد دیدگاه هاي الهیات مدرسي به طور کلي، بلکه بر ضد تعالیم یک الهیدان مدرسي خاص (گابریل بیل)، عمدتاً به دلیل پرداختن این تعالیم به آموزه عادل شمردگي است. اما روشن نیست که آیا ارج نهادن دوباره لوتر به آگوستين گرایي، بازتاب آشنایي او با مکتوبات نویسندگان مدرسي همفکر با این

دیدگاه است یا حاصل سروکار پیدا کردن مستقیم با مکتوبات ضد پلاچیوسی آگوستین، که در سال های پایانی اولین دهه از قرن شانزدهم به سهولت در دسترس قرار گرفت (ابرمن ۱۹۸۱).

موضوعات مهم در حکمت مدرسی

چهار موضوع در حکمت مدرسی، طی دوران اخیر قرون وسطی، اهمیت ویژه ای داشت که از این قرارند:

الف. بحث بر سر واقع گرایی (۳۹) و واژه گرایی (۴۰)

ب. بحث بر سر رهیافت های منطقی - نقدي و، تاریخی - نقدي به الهیات

ج. نزاع بین تعقل گرایی (۴۱) و اختیارگرایی (۴۲)

د. نزاع های مربوط به آموزه عادل شمردگی

الف. بحث بر سر واقع گرایی و واژه گرایی

نویسندگان دوران نخست قرون وسطی (از جمله آکویناس و اسکاتوس) متعهد به دیدگاهی بودند که به تدریج به «واقع گرایی» شناخته شد. این دیدگاه، که به وضوح متأثر از مکتب افلاطون است، به وجود «کیفیات کلی» - مثل طبیعت کلی انسان که در مصادیق عینی افراد انسان متجلی می شود - اذعان دارد. قرن چهاردهم شاهد ظهور دیدگاهی رقیب، در ابتدا تحت تاثیر ویلیام آکمی بود که عموماً از آن به «واژه گرایی» یا «نام گرایی» یاد می شود. این رهیافت که طی قرن پانزدهم اهمیت اساسی پیدا کرد، این قبیل «کیفیات کلی» را انکار می کرد. چیزی به نام «طبیعت کلی انسانی» در کار نیست؛ واژه «انسان» بر افراد انسان دلالت می کند نه بر کیفیتی کلی که وراي چنین افرادی قرار دارد. (باید بر این امر تاکید داشت که واژه «نام گرایی» را فقط باید برای اشاره به این دیدگاه واژه گرا به کار برد. کاربرد آن در منابع دست دوم پیشین برای اشاره به دیدگاه های الهیاتی و به اصطلاح پلاچیوسی نویسندگانی مثل ویلیام آکمی یا گابریل بیل کاملاً نادرست است.) در دوره نهضت اصلاح دینی، واژه گرایی نفوذ چشم گیری یافته بود و بازتاب آن را در مکتوبات لوتر (۴۳) و دیگران می توان دید.

ب. بحث بر سر رهیافت های منطقی - نقدي و تاریخی - نقدي به الهیات

حکمت مدرسی در دوران نخست خود، به این تصور تمایل داشت که تحلیل عقلی متون زیربنایی - مثل مکتوبات آگوستین - بر الهیات تقدم دارد. نظام بخشی به مجموعه ای از عقاید

که گاه در نگاه نخست ناسازگار به نظر مي رسيد، زماني امکان پذير بود که اصطلاحاتي کليدي (مانند) gratia با دقتي فزاينده تعريف شوند.

در بخش اخير دوران قرون وسطي، بخصوص در نتيجه نفوذ ويليام آکمي، بتدريج از ابزار منطقي «تضاد (۴۴) بين دو قدرت خداوند»، استفاده روزافزوني براي روشن ساختن اين قبيل نکات تفسيري صورت پذيرفت. اين رهيافت متضمن تمايز بين «قدرت مطلق و «قدرت مقدرشده خداوند» (۴۶) است. مراد از اولي قدرتي است که به موجب آن خداوند قادر بود هر کاري را انجام دهد اما در محدوده عدم تناقض، و دومي محدوديتي خودخواسته در قدرت خدا قرار مي داد که از پيامدهاي اراده الهي در عمل کردن به شيوه هاي خاص و معين است. اين اراده، به ذات خود، محتملات فرضي ديگري را کنار مي زند که اگرچه به لحاظ منطقي امکان پذير هستند، اما اراده الهي در عمل کردن به شيوه هاي ديگر، مانع تحقق آنها مي شود.

اما به تدريج برخي افراد به اين رهيافت به ديده ترديد نگريستند. استدلال آنان اين بود که تنها شيوه مناسب پرداختن به اين مشکلات، دستيابي به متن کامل نويسندگاني مثل آگوستين (به جاي گزيده هاي کتاب جملات (۴۷)) و تفسير آنها در درون بافت تاريخي شان بود. اين ملاحظه اخير يکي از عواملی بود که موجب ارائه نسخه هاي انتقادي آثار آگوستين و ديگران شد، و مي توان آن را از عواملی دانست که هم در خاستگاه هاي نهضت اصلاح ديني و هم، به دنبال آن، در بسط روش هاي نقد منابع (۴۸) در الهيات نقش عمده اي داشت.

ج. نزاع ميان عقل گرايي (۴۹) و اراده گرايي (۵۰)

نويسندگان مدرسي متقدم، مثل آکويناس و بناونتور (۵۱)، بر تقدم عقل الهي بر اراده او تاکيد داشتند. بدین سان در باب حسن [فعل] انسان، عقل الهي است که اخلاقي بودن فعل انساني را تشخيص مي دهد و اراده الهي را آگاه مي سازد تا طبق اين تشخيص، عمل ياد شده را پاداش دهد. به عبارت ديگر، ارزش اخلاقي ذاتي فعل انسان، اساس ميزان حسن آن است. از اسکاتوس به بعد، به تدريج بر اراده الهي تاکيد شد. در باب حسن، اراده الهي به فعل اخلاقي انسان ارزش مي دهد و بر طبق آن، آن فعل را پاداش مي دهد. به عبارت ديگر، ارزش حسن فعل انساني را اراده خداوند تعيين مي کند. اين اراده ارزشي به فعل مي دهد که به پيوند يافتن با ارزش اخلاقي ذاتي نيازي ندارد. دیدگاه تعقل گرا با اين استدلال رد مي شود که خدا را به اشياء مخلوق وابسته مي کند.

اين تاکيد دوباره بر تقدم اراده الهي را مي توان در اوائل نهضت اصلاح ديني در تمايلات روزافزون به گونه هايي از تفکر مشاهده کرد که بيشتر تقدير گرايانه بود و از نمونه هاي آن، تفکر منسوب به نويسندگان آگوستيني مثل گريگوري ريميني (۵۲) يا هوگولينو اهل ارويتو (۵۳) هستند. کالون نمونه ممتازي از الهيدانان قرن شانزدهم است که به نظر مي رسد سخت

تحت تاثیر این گرایش اراده گرایانه جدید بوده است. این موضوع را می توان در بحث او از مبانی شایستگی مسیح در آموزه او درباره تقدیر ازلی به وضوح مشاهده کرد.

د. نزاع های مربوط به آموزه عادل شمردگی

شاید مهمترین بحث در درون حکمت مدرسی که آن را به نهضت اصلاح دینی مرتبط می سازد، مربوط به چگونگی پذیرش انسان در پیشگاه خداست (مک گراث ۱۹۸۶). در این جا دو رهیافت کاملاً متفاوت را می توان مشاهده کرد. نویسندگان مکتب راه نو، مثل گابریل بیل، بسیاری از اندیشه های مکتب فرانسیسکن متاخر را با تاکید بر نقش مثبت انسان در عادل شمردگی بسط دادند (ابرمن ۱۹۶۳). انسان ها قادرند که به هدیه الهی لطف، که از طریق آن تحت عنایت الهی درمی آیند، پاسخی بنیادین دهند. این دیدگاه، که لوتر در مکتوبات اولیه خود به توضیح آن پرداخت، کاملاً با دیدگاه نویسندگانی مثل گریگوری ریمینی در تضاد است؛ این طرز فکر بر تقدم کامل و ضرورت مطلق لطف در هر مرحله در عادل شمردگی تاکید دارد.

لوتر سرانجام دیدگاه های مکتب راه نو را پلاچیوسی دانست. کتاب وی به نام بحثی بر ضد الهیدانان مدرسی (۵۴) (۱۵۱۷) در عمل انتقادی تند و ماندگار، نه بر ضد دیدگاه های الهیات مدرسی به طور کلی، بلکه بر ضد تعالیم یک الهیدان مدرسی خاص (گابریل بیل)، عمدتاً به دلیل پرداختن این تعالیم به آموزه عادل شمردگی است. اما روشن نیست که آیا ارج نهادن دوباره لوتر به آگوستین گرایي، بازتاب آشنایی او با مکتوبات نویسندگان مدرسی همفکر با این دیدگاه است یا حاصل سروکار پیدا کردن مستقیم با مکتوبات ضد پلاچیوسی آگوستین، که در سال های پایانی اولین دهه از قرن شانزدهم به سهولت در دسترس قرار گرفت (ابرمن ۱۹۸۱).

نگرش های رنسانس و نهضت اصلاح دینی به حکمت مدرسی

طرز تلقی غالب هم در رنسانس و هم در دوران اولیه نهضت اصلاح دینی به حکمت مدرسی را می توان حداکثر نوعی بی اعتنایی سنجیده توصیف کرد. نگرش یاد شده، این جنبش را بی ارزش تر از آن می دانست که توجهی جدی بدان شود. اصلاح گران هوادار رنسانس - مثل ملانشتون، تسوینگلی (۵۵) و وادیان - عموماً به دیدگاه های کم اهمیت حکمت مدرسی بی اعتنا هستند. اما دیگران از جمله لوتر و کالون، با اذعان به صلاحیت های عقلانی آن و توان بالقوه آن در بی ثبات ساختن نهضت اصلاح دینی، جنبش مذکور را درخور نقد می دانستند. چهار انتقاد عمده لوتر به حکمت مدرسی قرون وسطایی در گام نخست، انتقاداتی روش شناختی هستند (جینز ۱۹۸۹)، و می توان آنها را به شرح زیر خلاصه کرد:

الف. این حرکت از داوری درباره تجربه انسانی ناتوان است. عقلانیت بیش از حد آن، مانع از پرداختن به جنبه های تجربی ایمان مسیحی است. رهیافت وجودی (۵۶) لوتر به ایمان به شدت با رهیافت تحلیلی و خالی از احساس حکمت مدرسی در تقابل بود.

ب. حکمت مدرسی بر نقش عقل انسان بیش از حد تأکید دارد. لوتر هر از چندی پیشنهاد می کند که میان تأکید حکمت مدرسی بر عقل، و اعتماد مکتب راه نو بر منابع نجات شناختی (۵۷) انسانی موازنه ای برقرار شود.

ج. یکی از انتقادات وارد شده، مربوط به تقدم ارسطوگرایی است. به نظر لوتر، اصحاب حکمت مدرسی با فرضیه ها و دیدگاه های بیگانه با کتاب مقدس، زمینه سیطره یافتن ارسطو بر الهیات را فراهم کردند. این امر تا حدی حاکی از بدگمانی عمیق لوتر به فلسفه اخلاق ارسطو است که آن را به شدت مضر به فهم درست آموزه عادل شمردگی می دانست.

د. حکمت مدرسی از ادای حق کتاب مقدس ناتوان بوده است. این انتقاد در سرتاسر نهضت اصلاح دینی طنین انداز است، و همانند عزم انسان گرایان برای برگشت به سرچشمه ها (۵۸) است. به عقیده لوتر، حکمت مدرسی لایه های پی در پی حواشی تفسیری، ابزارهای هرمنوتیکی و مفروضات فلسفی را میان متن و خواننده آن واسطه قرار داده و بدین سان مسیحیت را از ریشه های آن در کتاب مقدس جدا کرده است. وظیفه الهیات این است که مستقیماً به متن کتاب مقدس برگردد.

• اومانیزم دوره رنسانس

دومین موضوع مهمی که در این فصل بررسی خواهد شد، جنبشی است که به «اومانیزم» (۵۹) مشهور است. این جنبش با رنسانس در شمال اروپا در قرن چهاردهم و پانزدهم رابطه تنگاتنگی دارد (برک ۱۹۸۶). یکی از مؤلفه های عمده جهان بینی رنسانس ایتالیایی، بازگشت به افتخارات دوران باستان و کنار زدن دستاوردهای عقلانی قرون وسطی است (کریستلر ۱۹۷۹). نویسندگان رنسانس به این دستاوردها توجهی نداشتند و دستاوردهای عظیم تر دوران باستان را برتر از آن می دانستند. در مجموع، آنچه درباره فرهنگ صادق بود، در الهیات نیز صادق بود؛ آنها دوران کلاسیک متاخر را، هم از حیث محتوی و هم از حیث سبک، به کلی با اهمیت تر از مکتوبات الهیاتی قرون وسطی می دانستند.

تعریف اصطلاح «اومانيسم» بخصوص به دليل اشاره هاي تلويحي و قويا غير ديني اي که هم اکنون اين اصطلاح با خود دارد، مشکل است. اصطلاح فوق امروزه بر جهان بيني اي اطلاق مي شود که وجود يا اهميت خدا را انکار مي کند يا به ديدگاهي غير ديني ملتزم است اما اين واژه در روزگار نهضت اصلاح ديني ي بدین معنا نبود. بيشتر اومانيسم هاي آن دوران متدين بودند و به جاي کنار زدن مسيحيت، در فکر پيراستن و احياي آن بودند. در هر حال، مطالعه کامل مکتوبات اومانيسم پري پرده از اين واقعيت نگران کننده برداشت که «اومانيسم» به طور چشمگيري نامتجانس بود. مثلا بسياري از نويسندگان اومانيسم در واقع دلبسته افلاطون گروي بودند، اما ديگران علاقمند ارسطويي گروي بودند. بعضي از اومانيسم هاي ايتاليائي در واقع آنچه را که ظاهرا طرز تلقي هاي ضد ديني بود، عرضه کردند - اما بيشتر اومانيسم هاي ايتاليائي عميقا متدين بودند.

خلاصه، به طور روزافزون آشکار شد که «اومانيسم» ظاهرا فاقد هر گونه فلسفه منسجم است. هيچ اندیشه سياسي يا فلسفي واحدي بر اين حرکت حاکم نبود يا مشخصه آن شمرده نمي شد. نزد بسياري از افراد، اصطلاح «اومانيسم» بايد از فهرست واژگان مورخان حذف شود، زيرا هيچ مضمون معناداري نداشت. اشاره کردن به یک نويسنده به عنوان «اومانيسم» عملا چندان اطلاع روشني راجع به ديدگاههاي فلسفي، سياسي يا ديني او در اختيار نمي نهد.

یک رويکرد واقع گرايانه تر که در محافل علمي با اقبال گسترده اي مواجه شده است، آن است که اومانيسم جنبشي فرهنگي و تربيتي بود که در اصل به ارتقاي [فن] سخنوري در اشکال گوناگون آن توجه داشت (کريستلر ۱۹۷۹). پافشاري اين جنبش بر اخلاقيات، فلسفه و سياست اهميت ثانوي دارد. اومانيسم بودن در وهله نخست و پيش از همه، به سروکار داشتن با [فن] سخنوري و گاهي نيز پرداختن به موضوعات ديگر بستگي دارد. اومانيسم در اصل نوعي برنامه فرهنگي بود که به دوران باستاني کلاسيک به عنوان الگوي سخنوري توسل جست. دوران باستان در زمينه هنر و سبک معماری، و به همين سان در زمينه سخن مکتوب و ملفوظ، منبعي فرهنگي دانسته مي شد که رنسانس مي توانست آن را به خود اختصاص دهد. بدین سان، اومانيسم به جاي پرداختن به محتوای واقعي اندیشه ها، به اين امر پرداخت که آن اندیشه ها چگونه فراهم مي آیند و بيان مي شوند. یک اومانيسم مي توانست مشربي افلاطوني يا ارسطويي داشته باشد، اما در هر دو صورت، به اندیشه هايي پردازد که از دوران باستان برگرفته است. یک اومانيسم ممکن است شک گرا يا مؤمن باشد، اما پشت گرمي هر دو طرز تلقي مي تواند دوران باستان باشد.

اصولا آن صورت از اومانيسم که عملا اهميتي الهياتي دارد، اومانيسم شمال اروپا است نه اومانيسم ایتالیا. بنابراین، باید به این امر پردازیم که این جنبش در شمال اروپا به چه شکلي بود و چگونه بسط یافت. به تدریج روشن می شود که اومانيسم شمال اروپا در تمامی مراحل گسترش خود، به طور تعیین کننده ای از اومانيسم ایتالیا تاثیر پذیرفت.

در درون اومانيسم شمال اروپا تنوع زیادی وجود دارد، اما ظاهراً در سرتاسر این حرکت دو آرمان مقبول همگان بود. نخست، ما شاهد همان توجه به «سخنوري مکتوب و ملفوظ به سبک دوران کلاسیک» (۶۱) هستیم که مشابه چیزی است که در نهضت اصلاح دینی در ایتالیا وجود داشت. دوم، نوعی برنامه دینی را مشاهده می کنیم که نگاهش به احیای دسته جمعی کلیسای مسیحی است. شعار لاتینی [christianismus renascens مسیحیت در حال تولد دوباره]، خلاصه اهداف این برنامه است و حاکی از ارتباط آن با «تجدید حیات» ادبیات مرتبط با رنسانس است.

اومانيسم اروپاي شمالي

اصولا آن صورت از اومانيسم که عملا اهميتي الهياتي دارد، اومانيسم شمال اروپا است نه اومانيسم ایتالیا. بنابراین، باید به این امر پردازیم که این جنبش در شمال اروپا به چه شکلي بود و چگونه بسط یافت. به تدریج روشن می شود که اومانيسم شمال اروپا در تمامی مراحل گسترش خود، به طور تعیین کننده ای از اومانيسم ایتالیا تاثیر پذیرفت.

در درون اومانيسم شمال اروپا تنوع زیادی وجود دارد، اما ظاهراً در سرتاسر این حرکت دو آرمان مقبول همگان بود. نخست، ما شاهد همان توجه به «سخنوري مکتوب و ملفوظ به سبک دوران کلاسیک» (۶۱) هستیم که مشابه چیزی است که در نهضت اصلاح دینی در ایتالیا وجود داشت. دوم، نوعی برنامه دینی را مشاهده می کنیم که نگاهش به احیای دسته جمعی کلیسای مسیحی است. شعار لاتینی [christianismus renascens مسیحیت در حال تولد دوباره]، خلاصه اهداف این برنامه است و حاکی از ارتباط آن با «تجدید حیات» ادبیات مرتبط با رنسانس است.

تأثير اومانيسم بر الهيات

تأثير اومانيسم بر الهیات اوائل قرن شانزدهم چشمگیر بود و می توان این تأثیر را از طریق ملاحظه لوازم آن برای پژوهش های مربوط به کتاب مقدس نشان داد. برنامه ادبی و فرهنگی اومانيسم را می توان در شعار «بازگشت به مذابح نخستین» (۶۲) خلاصه کرد. گرد و غبار بدنمایی دوران قرون وسطی کنار گذاشته می شود تا افتخارات عقلی و هنری

دوران باستان احیا شود. به همین سان، پالایه (۶۳) شرح های قرون وسطایی کتاب مقدس را رها کردند تا مستقیماً با متون نخستین سروکار پیدا کنند. عملی شدن شعار بازگشت به منابع نخستین در کلیسای مسیحی به معنی رجوع مستقیم به اسناد مسیحیت بود که عبارتند از [آثار] آباء نویسنده و بالاتر از همه به عهدین، و مطالعه آنها به زبان اصلی. این امر دست یابی مستقیم به متن یونانی عهد جدید را ضروری ساخت.

نخستین نسخه چاپی عهد جدید به زبان یونانی را اراسموس (۶۴) پدید آورد. متن اراسموس چندان قابل اعتماد نبود؛ زیرا او برای بخش عمده عهد جدید فقط به چهار نسخه دست نویس و برای بخش پایانی آن، [یعنی] کتاب مکاشفه یوحنا فقط به یک نسخه دسترسی داشت. آن نسخه دست نویس، بر حسب تصادف، پنج آیه را از قلم انداخته بود که اراسموس خود مجبور بود از زبان لاتینی وولگات به زبان یونانی ترجمه کند. معهذا این نسخه یک نقطه عطف ادبی از آب درآمد. الهیدانان برای نخستین بار فرصت مقایسه متن اصلی یونانی عهد جدید را با ترجمه متاخر لاتینی وولگات یافتند.

اراسموس با کمک گرفتن از اثری که پیش از آن لورنزو والا، اومانیت ایتالیایی، (۶۵) بر جای گذاشته بود، نشان داد که نقل وولگات از تعدادی از متون عمده عهد جدید را نمی توان توجیه کرد. از آنجا که اساس تعدادی از اعمال و اعتقادات کلیسای قرون وسطی همین متون بود، اتهامات اراسموس از یک سو موجب بهت و حیرت بسیاری از کاتولیک های محافظه کار - که خواستار باقی ماندن این مراسم و عقاید بودند - و از سوی دیگر موجب شادی و شغف عمیق اصلاح گران شد - که خواستار کنار گذاردن آنها بودند. سه نمونه کلاسیک از ترجمه های نادرست، اهمیت تحقیقات اراسموس در باره کتاب مقدس را نشان می دهد.

الف. در بخش عمده الهیات قرون وسطی، ازدواج در فهرست آیین های آیین های مقدس (۶۶) بود و اساس آن متنی از عهد جدید بود که - دست کم بر طبق ترجمه وولگات - در آن از ازدواج به عنوان امری مقدس یاد شده بود (افسسیان ۵: ۲-۳). اراسموس خاطرنشان کرد که واژه یونانی *musterion* که در این جا به «آیین مقدس» (۶۷) ترجمه شده است صرفاً به معنی «راز» (۶۸) بوده است. بدین سان یکی از متون قوی کلاسیک که الهیدانان قرون وسطی از آن برای توجیه گنجاندن ازدواج در فهرست آیین های مقدس استفاده کردند، عملاً بی فایده شد.

ب. وولگات سخنان نخستین موعظه مسیح (متی ۴: ۱۷) را چنین ترجمه کرد که «کفار به یهید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» (۶۹). این ترجمه این امر را القا کرد که آمدن ملکوت آسمان با کفار دادن ارتباط مستقیم دارد. اراسموس، به پیروی از والا، دوباره خاطرنشان کرد که [عبارت] یونانی را باید اینگونه ترجمه کرد که «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» (۷۰). به عبارت دیگر، در جایی که به نظر می رسید وولگات نوعی عمل ظاهری را ترجیح می داد (آیین کفار دادن)، (۷۱) اراسموس اصرار داشت که منظور کتاب مقدس نوعی نگرش و رفتار روانی و درونی یعنی پشیمان بودن (۷۲) است. بار دیگر، یکی از دلایل مهم مربوط به نظام شعاعی کلیسای قرون وسطی زیر سؤال رفت.

ج. بر طبق وولگات، جبرئیل (۷۳) به [حضرت] مریم به عنوان «کسی که مملو از لطف» (۷۴) است سلام کرد» (لوقا ۱: ۲۸)، بدین ترتیب که او سرچشمه و آبیگری است پر از لطف که می توان به هنگام نیاز از آن کمک گرفت. اما همانطور که اراسموس خاطرنشان کرد، یا «کسی که به نعمت رسیده است» (۷۶) بود (ترجمه ای که سرانجام از طریق عهدین اورشلیم در دهه ۱۹۶۰ پذیرفته شد). بار دیگر موضوع مهمی از الهیات قرون وسطی ظاهراً به وسیله تحقیقات اومانیتی درباره عهد جدید رد شد.

این تحولات اعتبار ترجمه وولگات را سست کرد و بدین سان راه تجدید نظر در الهیات بر اساس فهم بهتر از متن کتاب مقدس را باز کرد. تحولات مذکور همچنین اهمیت دانش مربوط به عهدین را در ارتباط با الهیات اثبات کرد. روا نبود که

الهیات، حتی در آنجا که سنت [در طی] قرن‌ها به آن تقدس بخشیده بود، بر اشتباهات ترجمه‌ای استوار شود. به این ترتیب پذیرش نقش بسیار مهم تحقیقات درباره کتاب مقدس در ارتباط با متون اساسی الهیات مسیحی از دهه دوم قرن شانزدهم آغاز شد. این امر همچنین موجب شد که نهضت اصلاح دینی، به موضوعات الهیاتی‌ای پردازد که در این جا بدان می‌پردازیم.

● نهضت اصلاح دینی

نهضت اصلاح دینی در اصل جنبشی مربوط به غرب اروپا بود که محور آن، افرادی مثل مارتین لوتر، اولریش تسوینگلی و ژان کالون بودند. به دلایلی که فقط تا حدی قابل شناختن است، این جنبش توجه بسیاری به شهرهای این منطقه داشت. نهضت اصلاح دینی را از آغاز تا حدود سال ۱۵۲۵ می‌توان بر مارتین لوتر و دانشگاه ویتمبرگ، (۷۷) [واقع در] شمال شرقی آلمان کنونی، متمرکز دانست. اما نهضت مذکور، در ابتدا بطور مستقل، در شهر زوریخ (۷۸) سوئیس نیز قوت گرفت. نهضت اصلاح دینی در زوریخ، در خلال مجموعه‌ای پیچیده از تحولات، دست خوش سلسله‌ای از تحولات سیاسی و الهیاتی شد که سرانجام تا حد زیادی با شهر ژنو (۷۹) (بخشی از سوئیس امروزی، که در آن زمان نوعی دولت شهر مستقل بود) و ژان کالون ربط تامی یافت.

تعریف نهضت اصلاح دینی

نهضت اصلاح دینی جریان‌ی پیچیده و نامتجانس بود و با موضوعاتی بسیار گسترده‌تر از اصلاح آموزه‌های کلیسا سروکار داشت. این نهضت به موضوعات اساسی در ساحت اجتماع، سیاست و اقتصاد توجه داشت که بسیار پیچیده‌تر از آنست که بتوان به تفصیل در این جا از آن بحث کرد. مسایل مورد بحث در نهضت اصلاح دینی، نظر به اهمیت بعضی از موضوعات الهیاتی در یک کشور (مثلاً آلمان) و غالباً بی اهمیت در جای دیگر (مثلاً در انگلستان) از یک کشور به کشور دیگر فرق می‌کرد. موضوع آمرزش نامه‌فروشی (۸۰) که در خاستگاه‌های نهضت اصلاحی ویتمبرگ نقش مهمی داشت، در ژنو، استراسبورگ یا زوریخ اهمیتی در خور مقایسه نداشت. به طور مشابه، اقتدار پاپ در مورد الغای ازدواج‌های سلطنتی، که اهمیت آن در ارتباط با آغاز به کار نهضت اصلاح دینی در انگلستان در قالبی سیاسی پدیدار شد (اگرچه تاثیر آن بر جوهره الهیاتی نهضت اصلاح تا اندازه‌ای ناچیز بود)، در آلمان یا سوئیس چندان مورد توجه نبود. اوضاع و احوال خاص هر منطقه به نهضت‌های اصلاحی متناسب با همان منطقه منجر شد.

در پاسخ به نهضت اصلاح دینی، (۸۱) کلیسای کاتولیک به سروسامان دادن امور خود پرداخت. پس از ممانعت از فراخواندن یک شورای اصلاحی در دهه ۱۵۳۰، که دلیل آن بی‌ثباتی سیاسی در اروپا به سبب منازعات بین فرانسه و آلمان بود، پاپ وقت سرانجام توانست که

شورای ترانت (۸۲) را در سال ۱۵۴۵ تشکیل دهد. این شورا کار ایضاح و تعریف طرز تفکر و اعمال دینی کاتولیک را در برابر حریفان پروتستان انجیلی خود برعهده گرفت.

اصطلاح «نهضت اصلاح دینی» به چند معنا به کار می رود و متمایز ساختن معانی آن مفید است. تعریف این اصطلاح می تواند متضمن چهار عنصر باشد:

الف. نهضت اصلاح دینی لوتری

ب. نهضت اصلاح دینی کالونی (کلیسای اصلاح شده) (۸۳)

ج. نهضت اصلاح دینی افراطی (باز تعمید گرایی) (۸۴)

د. نهضت اصلاح دینی کاتولیکی (ضد نهضت اصلاح دین)

اصطلاح «نهضت اصلاح دینی»، به معنی عام آن، برای اشاره به هر چهار جنبش [فوق] بکار می رود. این اصطلاح همچنین به معنایی نسبتاً محدودتر، [یعنی] به معنای «نهضت اصلاح دینی پروتستان» نیز به کار می رود که نهضت اصلاح کاتولیک را از شمول خود خارج می کند و در این معنی، به سه حرکت پروتستانی مذکور در بالا اشاره دارد. اما در بسیاری از آثار محققان اصطلاح «نهضت اصلاح دینی» برای اشاره به آنچه که گاهی به «نهضت اصلاح دینی اقتدارگرا» (۸۵) یا «جریان غالب نهضت اصلاح دینی» (۸۶) شناخته می شود، به کار می رود - به عبارت دیگر نهضتی که به کلیساهای لوتری و کلیساهای اصلاح شده (از جمله کلیسای انگلستان) (۸۷) مربوط است و شامل بازتعمیدگرایان (آناپتیسم) نمی شود.

الف. نهضت اصلاح دینی لوتری

نهضت اصلاح لوتری به طور خاص به سرزمین آلمان و نفوذ فراگیر شخصی فرهمند - مارتین لوتر - مرتبط است. لوتر به ویژه با آموزه عادل شمردگی، که نکته محوری تفکر دینی او را تشکیل می داد، سروکار داشت. نهضت اصلاح دینی لوتر در ابتدا نوعی حرکت دانشگاهی بود که بیشتر به اصلاح تدریس الهیات در دانشگاه ویتنبرگ توجه داشت. دانشگاه ویتنبرگ دانشگاه مهمی نبود، و اصلاحاتی که توسط لوتر و همکارانش در دانشکده الهیات معمول شد چندان مورد توجه واقع نشد. تلاش های شخصی لوتر - مثل اعلام مواد نود و پنج گانه مشهور (۳۱ اکتبر ۱۵۱۷) - بود که موجب جلب علاقه چشمگیر شد و اندیشه های رایج در ویتنبرگ را در معرض توجه مخاطبان بیشتری قرار داد.

به عبارت دقیق تر، نهضت اصلاح لوتری فقط در سال ۱۵۲۲، زمانی که لوتر از انزوای اجباری خود در وارتبورگ (۸۸) به ویتنبرگ مراجعت کرد، آغاز شد. در سال ۱۵۲۱، شورای شهر ورمس (۸۹) لوتر را محکوم کرد. حامیان خاصی که برخوردار از موقعیت بودند، در اثر ترس بر جان لوتر او را در خفا به قلعه ای که به «وارتبورگ» معروف بود، منتقل کردند تا این که تهدید علیه جان او منتفی شد. در غیاب لوتر، آندرناس بودنشتاین فون کارلشتات، (۹۰) یکی از همکاران

دانشگاهی لوتر در ویتنبرگ، برنامه ای اصلاحی را در ویتنبرگ آغاز کرد که ظاهراً رو به افول گذاشت. لوتر با ایمان به این که برای جان سالم به دربردن نهضت اصلاح دینی از کار بی موقع کارلشتات، به وجود او نیاز است، از پناهگاه خود بیرون آمد و به ویتنبرگ برگشت.

در این هنگام، برنامه لوتر برای اصلاح دانشگاه به برنامه اصلاح کلیسا و اجتماع تغییر یافت. دیگر محل فعالیت لوتر جهان اندیشه های دانشگاهی نبود، وی در این زمان بود که دریافت که او را رهبر یک حرکت اصلاحی دینی، اجتماعی و سیاسی ای می شناسند که در نظر بعضی ناظران معاصرش راه را بر نوعی نظم اجتماعی و دینی جدید در اروپا می گشود. در واقع، برنامه اصلاحی لوتر خیلی محافظه کارانه تر از برنامه همکاران او در کلیسای اصلاح شده، مثل اولریش تسوینگلی، بود.

ب. نهضت اصلاح دینی کالونی

نهضت اصلاح دینی کالونی، که کلیساهای اصلاح شده (مثل کلیساهای پرسبیتری) (۹۱) را به وجود آورد، ریشه در تحولات شهرهای مهم خاصی (مخصوصاً زوریخ، برن (۹۲) و بال (۹۳)) در اتحادیه سوئیس دارد. پس از آن، شهر ژنو نقش بارزی در ارتباط با کلیساهای اصلاح شده ایفا کرد. باید توجه داشت که ژنو، در این مرحله، بخشی از اتحادیه سوئیس نبود بلکه دولت شهری بود که بسیار می کوشید تا از راه پیمان های نظامی و اقتصادی با شهرهای مجاور سوئیس استقلال خود را تضمین کند. در حالی که خاستگاه های نهضت اصلاح لوتری به زمینه ای دانشگاهی مربوط می شد، کلیسای اصلاح شده خاستگاه های خود را مدیون سلسله تلاش هایی بود که هدف آن، اصلاح اخلاقیات و [شیوه] عبادت کلیسا (و نه ضرورتاً تعالیم آن) بر طبق نوعی الگوی سازگارتر با کتاب مقدس بود. باید تأکید کرد که کالون بود که به این سبک از نهضت اصلاح، شکل قطعی آن را داد، اما ریشه های این سبک را، که آبشخور آن شهر مهم سوئیس، زوریخ، است، می توان تا مصلحان پیشین، مثل اولریش تسوینگلی و هاینریش بولینگر، (۹۴) دنبال کرد.

بیشتر الهیدانان اولیه کلیسای اصلاح شده، مثل تسوینگلی، دارای پیشینه دانشگاهی بودند، اما برنامه اصلاحی آنها ذاتاً دانشگاهی نبود. آنها توجه خود را به کلیسای معطوف کردند که آن را در شهرهای خاصی از سوئیس، مثل زوریخ، برن و بال دیده بودند. لوتر اعتقاد جازم داشت که آموزه عادل شمردگی اهمیت اساسی در برنامه اصلاح اجتماعی و دینی او دارد، اما متفکران نخستین کلیسای اصلاح شده علاقه نسبتاً کمی به اعتقادات داشتند چه رسد به اعتقادی خاص. برنامه اصلاحی آنان، برنامه ای نهادین، اجتماعی و اخلاقی و از بسیاری جهات شبیه مطالبات اصلاحی نشئت گرفته از حرکت اومانستی بود.

امروزه عموماً اعتقاد بر این است که تثبیت کلیسای اصلاح شده با تثبیت نهضت اصلاحی زوریخ، بعد از مرگ تسوینگلی در جنگ (۱۵۳۱)، تحت نظر جانشین وی، هاینریش بولینگر آغاز

شد و با ظهور ژنو به عنوان پایگاه قدرت آن و ظهور کالون به عنوان سخنگوی مهم آن، در دهه ۱۵۵۰ پایان یافت. تغییر تدریجی قدرت در درون کلیسای اصلاح شده (در ابتدا از زوریخ به برن و پس از آن از برن به ژنو) در مقطع ۱۵۲۰ تا ۱۵۶۰ به وقوع پیوست و در نهایت تفوق شهر ژنو، نظام سیاسی آن (جمهوریت) و متفکران دینی آن (در ابتدا کالون، و بعد از مرگ او، تئودور بز) را در کلیسای اصلاح شده تثبیت کرد. این تحول از طریق تاسیس دانشگاه شهر ژنو (بنیان گذاری شده در سال ۱۵۵۹)، که در آن کشیشان کلیسای اصلاح شده تربیت می شدند، تحکیم یافت.

ج. نهضت اصلاح دینی افراطی (بازتعمیدگرایی)

سرآغاز خود را مرهون تسوینگلی است - (این واژه در لغت به معنی «دوباره تعمیددهندگان» (۹۶) است و به چیزی اشاره دارد که شاید شاخص ترین جنبه عملی آناباتیسم بود - اصرار بر این که فقط آن دسته از بزرگسالانی که اعتراف همگانی ایمانی را شخصا بجا آورده باشند، باید تعمید داده شوند.) به نظر می رسد که آناباتیسم ابتدا در اطراف زوریخ، به دنبال اصلاحات تسوینگلی در درون این شهر در اوایل دهه ۱۵۲۰، آغاز شد. محور این حرکت گروهی از افراد بودند (از جمله آنان می توان کنراد گریل (۹۷) را نام برد) که بحث آنها این بود که تسوینگلی به اصول اصلاحی خودش وفادار نبود. به چیزی موعظه می کرد و غیر آن را انجام می داد.

اگرچه تسوینگلی وفاداری خود را به اصل «فقط کتاب مقدس» (۹۸) اظهار کرد، اما گریل احتجاج می کرد که او تعدادی از اعمال - از جمله تعمید طفل، ارتباط وثیق بین کلیسا و ریاست دادگاه بخش و شرکت مسیحیان در جنگ - را که توسط کتاب مقدس تایید یا مقرر نشده بود، ابقا کرد. چنین متفکرانی در پای بندی به اصل فقط کتاب مقدس، افراط می کردند؛ مسیحیان تابع کلیسای اصلاح شده فقط باید به اموری که به طور صریح در کتاب مقدس تعلیم داده شده اعتقاد ورزند و عمل کنند. تسوینگلی از این امر احساس خطر کرد و آن را نوعی تحول متزلزل کننده دید که کلیسای اصلاح شده زوریخ را به قطع ریشه های تاریخی آن و جدایی از پیوند آن با سنت گذشته مسیحی تهدید می کرد.

شماری از عناصر مشترک را در سلسله رویدادهای جنبش آناباتیستی می توان مشاهده کرد: بی اعتمادی عمومی به رجعت بیرونی، رد تعمید اطفال و پذیرش تعمید مؤمنان بالغ، مالکیت مشترک اموال و تأکید بر صلح دوستی و آشتی جویی و تسلیم. برای مثال در سال ۱۵۲۷، حکومت های زوریخ، برن و سنت گالن (۹۹) آناباتیست ها را متهم ساختند که معتقدند «هیچ مسیحی حقیقی نمی تواند بر سرمایه بهره بدهد یا دریافت کند؛ و همه اموال این جهانی رایگان و مشترکند و همگان حق مالکیت کامل نسبت به آن دارند». به این دلیل است که غالباً «آناباتیسم» را «جناح چپ نهضت اصلاح دینی» (رلند ه. باینتون) (۱۰۰) یا «نهضت اصلاح دینی افراطی» (جرج هانستون ویلیامز) (۱۰۱) می شناسند. «نهضت اصلاح دینی

افراطی « به نظر ویلیامز باید با «نهضت اصلاح اقتدارگرا»، که او آن را در کل با حرکت های لوتری و اصلاحی یکی می دانست، مقایسه می شد.

د. نهضت اصلاح دینی کاتولیکی

این اصطلاح را غالبا برای اشاره به حیات مجدد در درون آیین کاتولیک روم در دوره پس از برپایی شورای ترانت (۱۵۴۵) به کار می برند. در آثار عالمانه قدیمی تر، این حرکت را غالبا «ضد نهضت اصلاح دینی» معرفی می کنند. همانطور که این اصطلاح نشان می دهد، کلیسای کاتولیک روم به منظور محدود ساختن نفوذ نهضت اصلاحی پروتستان، راه های مبارزه با آن را فراهم ساخت. اما به طور روزافزون روشن می شود که کلیسای کاتولیک روم برای از بین بردن زمینه های انتقاد پروتستان ها تا اندازه ای از طریق اصلاح درونی خود با نهضت اصلاح دینی به مقابله برخاست. به این معنا، حرکت فوق به همان اندازه که عکس العملی بر ضد نهضت اصلاح پروتستانی بود، نوعی اصلاح کلیسای کاتولیک روم [هم] بود.

همان دغدغه هایی که زیربنای نهضت اصلاح دینی پروتستانی در شمال اروپا بود، موجب احیای کلیسای کاتولیکی، به ویژه در اسپانیا و ایتالیا شدند. شورای ترانت که مهم ترین بخش نهضت اصلاح کاتولیکی بود، آموزه های کاتولیکی راجع به شماری از موضوعات مبهم را روشن کرد و اصلاحات به شدت ضروری را در ارتباط با سلوک روحانیون، مقررات کلیسایی، تعلیم و تربیت دینی و فعالیت تبلیغی معمول کرد. حرکت برای اصلاح درون کلیسا عمدتا از طریق اصلاح بسیاری از فرقه های دینی قدیمی تر و برقرار ساختن فرقه های جدید (از قبیل یسوعیان (۱۰۲)) به جریان افتاد. در نتیجه حرکت اصلاحی کاتولیکی، بسیاری از راه و رسم های غلط (۱۰۳) که در اصل عامل مطالبات اصلاح گرانه بود، چه از جانب اومانیست ها و چه از جانب پروتستان ها، از بین رفت.

موضوعات الهیاتی مورد بحث در نهضت اصلاح دینی

از مجموع تجزیه و تحلیل های ارائه شده تا به حال روشن شد که نهضت اصلاح دینی جنبشی پیچیده بود که بحث از موضوعات گسترده ای را در دستور کار خود داشت. محور مباحثات تا اندازه ای، منابع الهیات مسیحی بود و تا حدی آموزه هایی که از به کار بستن آن منابع پدید آمده بود. ما این موضوعات را بطور جداگانه مورد ملاحظه قرار می دهیم.

الف. منابع الهیات

جریان اصلی نهضت اصلاح دینی، نه در پی برقرار کردن سنت تازه ای در مسیحیت بلکه در پی احیا و تصحیح سنت موجود بود. اصلاح گرانی مثل لوتر و کالون، با تصریح به این که الهیات مسیحی در اصل بر اساس کتاب مقدس بنیان گذاری شده است، معتقد به لزوم رجوع به کتاب مقدس به عنوان منبع اولیه و نقدکننده الهیات مسیحی بودند. شعار «فقط کتاب مقدس»، ویژگی شاخص اصلاح گران شد. این شعار حاکی از باور اساسی آنان به این که بود کتاب مقدس تنها منبع لازم و کافی برای الهیات مسیحی است. اما چنانکه پس از این خواهیم دید، این بدان معنا نبود که آنان منکر اهمیت سنت بودند.

این تأکید جدید بر کتاب مقدس چند نتیجه بی واسطه داشت. اعتقاداتی که ابتدای آن بر کتاب مقدس را نمی توان اثبات کرد یا باید رد می شدند، یا باید تصریح می شد که پایه و اساسی ندارند. مثلاً اصلاح گران علاقه ای به آموزه آبستنی مقدس [حضرت] مریم (یعنی این اعتقاد که [حضرت] مریم، به عنوان مادر [حضرت] عیسی [ع]، بدون هیچ شائبه ای از گناه آبستن شد) نشان ندادند. آنها این موضوع را فاقد مآخذي در کتاب مقدس می دانستند و به این ترتیب آن را کنار گذاشتند. به تدریج، در جامعه مسیحی به جایگاه عمومی کتاب مقدس اهمیت تازه ای داده شد. وعظ از روی متن، شرح نویسی بر کتاب مقدس و آثار مربوط به الهیات ناظر به کتاب مقدس (مثل کتاب مبادی (۱۰۴) کالون) به تدریج شاخصه نهضت اصلاح دینی شد.

ب. آموزه لطف

دوره نخست نهضت اصلاح دینی، تحت تأثیر برنامه شخصی مارتین لوتر بود. لوتر با اعتقاد به این که جامعه مسیحیت به طور نادانسته در نوعی پلاچیوس گرایی افتاده است، آموزه عادل شمردگی از طریق ایمان را به هر کسی که به او گوش فراداد، اعلام کرد. این سؤال که «من چگونه می توانم خدایی مهربان پیدا کنم؟ و شعار «تنها از طریق ایمان» (۱۰۵) در بیشتر [شهرهای] اروپای غربی طنین انداز شد و سبب شهرت یافتن مارتین لوتر در بخش عظیمی از جامعه مسیحی گشت.

ج. آموزه آیین های مقدس

در دهه ۱۵۲۰، این دیدگاه که آیین های مقدس نشانه های ظاهری لطف نادیدنی خدا هستند، در محافل اصلاح طلب به خوبی تثبیت شد. این ربط ساختگی بین آیین های مقدس و آموزه عادل شمردگی (تحولی که به طور خاص به لوتر و همکار او در ویتنبرگ، فیلیپ ملانشتون نسبت داده می شد) سبب ایجاد علاقه جدیدی به آیین های مقدس شد. دیری نپایید که این بخش از الهیات، موضوع بحث و جدل مهمی از جانب اصلاح طلبان شد، که بر سر تعداد و طبیعت آیین های مقدس با طرف کاتولیک خود مخالفت داشتند، و [نیز از جانب] لوتر و تسوینگلی که بگونه ای خشم گینانه بر سر این که آیا واقعا [حضرت] مسیح در مراسم عشاء

رباني حاضر است و [اگر حاضر است] به چه معني، بحث مي کردند. دیدگاه لوتر، که غالبا تحت عنوان «یگانگی جسم و خون مسیح با شراب و نانی که هنگام عشاء رباني خورده مي شود» (۱۰۶) از آن یاد مي شود (اگرچه او خود اين اصطلاح را بکار نبرد)، بسياري از جنبه هاي تعليم سنتي کاتوليکي در اين موضوع را ابقا کرد. دیدگاه تسوينگلي که غالبا آن را «خاطره گرايي» (۱۰۷) نامیده اند (اگرچه در واقع اين دیدگاه صورتي از «تبدل معنوي (۱۰۸)» است)، با بيان اين که در غيبت مسیح خاطره او در عشاء رباني (۱۰۹) زنده مي شود، معرف جدائي شديد از تعاليم سنتي بود.

د. آموزه کلیسا (۱۱۰)

اگرچه نسل نخست اصلاح گران توجه خود را به مسئله لطف معطوف کرده بودند، نسل دوم مسئله کلیسا را در کانون توجه خود قرار دادند. بايد دانست که تصور لوتر از «اصلاح» در بدو امر، اصلاح کلیسا از درون بود. او حاميان خود را اصلاح کنندگان کلیسا از درون مي دانست نه یک گروه انشعاب یافته. لوتر در پی آن نبود که از کلیساي قرون وسطی جدا شود؛ او مجبور شد که عهده دار یک برنامه اصلاحي بيروني درباره کلیسا بشود. لوتر، حتي در همان اواخر [يعني] در سال ۱۵۱۹، کاملا پس از کشف «عدالت خدا» (۱۱۱) و اعلام مواد نود و پنج گانه خود، نوشت:

متأسفانه، در رم اموري در کار است که اصلاح شدني نيست، اما دليلي وجود ندارد - و نه مي تواند وجود داشته باشد! - که کسی خود را از کلیسا جدا کند. بلکه هر چه اوضاع بدتر شود، بايد بيشتر به کلیسا کمک کرد و در کنار آن بود؛ زیرا با تفرقه و بيزاري هيچ چيز درست نمي شود.

شقاق و جدائي بر لوتر تحميل شد نه اين که او آن را اختيار کرد. اما در دهه ۱۵۴۰، وقوع جدائي دائمي بين گروه هاي پروتستاني و کلیساي کاتوليکي کاملا قابل پيش بيني بود. اصلاح گران پس از جدا شدن از جريان اصلي کلیساي کاتوليک بر سر آموزه لطف، براي ايجاد نوعي نظريه منسجم درباره کلیسا که اين جدائي را توجیه کند و اساسي براي کلیساهاي جديد پروتستاني نواخته در شهرهاي اروپاي غربي به دست دهد، تحت فشار قرار گرفتند. در حالي که لوتر به طور خاص با آموزه لطف سروکار داشت، اين مارتین بوسر (۱۱۲) و جان کالون بودند که نقشي اساسي در پديد آوردن تصور پروتستاني از کلیسا ايفا کردند.

تحول اساسي عبارت است از صورت بندي دوباره ويژگي هاي هويت بخش کلیسا. به نظر کالون دو ويژگي تمایزبخش از اين دست وجود داشت: تعليم مطابق با واقع انجيل، و اجراي درست شعایر. بوسر خواهان آن بود که پای بندي به انضباط کلیسايي به شکلي شايسته را به عنوان عنصر سوم اضافه کند. کالون، در حالي که اهميت چنين موضوعي را قبول داشت (مثلا به دليل برپا کردن انجمن ژنو) آن را در تعريف کلیسا داراي اهميت اساسي نمي دانست.

براساس این رویکرد، کالون احتجاج کرد که پیوستگی تاریخی با کلیسای پاپی برای پروتستان ها اهمیت بنیادین ندارد. بنابر استدلال او در کتاب پاسخ به سادلتو (۱۱۳)، پیوستگی اعتقادی به مسیحیت اولیه، در قیاس با به پیوستگی تاریخی با نهادهای وابسته به آن اهمیت بیشتری داشت. تعلیم دادن آنچه که آگوستین تعلیم داد، بر حفظ پیوند با مجموعه ای که با آگوستین پیوند تاریخی داشت، اما، به نظر وی، بر الهیات آگوستین سرپوش گذاشته بود، ترجیح داشت.

● دوران پس از نهضت اصلاح دینی

ظاهراً این یک قاعده کلی در تاریخ است که دوران های خلاقیت شگرف، دوره های رکود را به دنبال خود دارند [دوران] نهضت اصلاح دینی [هم از این قاعده] مستثنی نیست. دوران پس از نهضت اصلاح، شاید به خاطر تمایل به محافظت از یافته های این دوران، شاهد بسط نوعی رویکرد قویا مدرسی به الهیات بود. یافته های اصلاح طلبان، از طریق ایجاد تعدادی از آثار نظام مند درباره الهیات مسیحی، تدوین شد و جاودانه گشت.

در دوره پس از مرگ کالون، دلبستگی تازه ای به روش - یعنی سامان دهی نظام مند تصورات و استنتاج منسجم آنها - شدت یافت. الهیدانان اصلاح گر خود را موظف به دفاع از اندیشه های خویش هم در برابر رقیبان لوتری و هم رقیبان کلیسای کاتولیک روم دیدند. ارسطوگرایی، که تا این زمان از نظر کالون تا حدی در معرض تردید بود، اینک به عنوان پشتیبان مورد استفاده قرار گرفت. برهانی ساختن سازگاری درونی و انسجام کالونیزم اهمیت روزافزونی یافت. در نتیجه این امر، بسیاری از نویسندگان کالونی، به این امید به ارسطو بازگشتند که نوشته های ارسطو درباره روش بتواند سرخ هایی را برای استوار ساختن الهیات بر بنیان عقلی محکم تری، در اختیار آنان قرار دهد. تحولات زیر در طی این دوره اهمیت خاص دارند:

(الف) علاقه جدید به روش. اصلاح طلبانی مثل لوتر و کالون علاقه نسبتاً کمی به مسائل مربوط به روش داشتند. الهیات نزد این دو، در درجه اول، با تفسیر کتاب مقدس سروکار داشت. در واقع، کتاب مبادی کالون را می توان نوعی اثر راجع به «الهیات مربوط به عهدین» دانست که مفاهیم اصلی کتاب مقدس را به صورتی منظم جمع آوری و عرضه می کند. اما در مکتوبات تئودور بز، جانشین کالون در مدیریت فرهنگستان ژنو (موسسه تربیتی مربوط به کشیش های پیرو کالون در سراسر اروپا)، علاقه جدیدی نسبت به مسائل مربوط به روش وجود داشت. آنان برای ترتیب منطقی مطالب و استوار ساختن آنها بر اصول اولیه اهمیت فوق العاده قائل بودند. شاید تأثیر این تحول در چگونگی پرداختن بز به آموزه تقدیر ازلی بسیار آشکار است. به این نکته بعداً می پردازیم.

ب. رشد آثار مربوط به الهیات نظام مند. ظهور حکمت مدرسی در درون محافل الهیاتی لوتری، کالونی و کاتولیکی منجر به پیدایش آثار گسترده در باب الهیات نظام مند شد که از بسیاری جهات با کتاب الهیات جامع (۱۱۴) توماس آکویناس قابل مقایسه است. هدف این آثار آن بود که تقریرهای موشکافانه و جامعی از الهیات مسیحی عرضه کنند و نقاط قوت دیدگاه های خود و نقاط ضعف حریفان خود را اثبات کنند.

به این ترتیب، تئودور بز (۱۶۰۵-۱۵۱۹)، نویسنده مشهور پیرو کالون، که از سال ۱۵۵۹ تا ۱۵۹۹ سمت استادی الهیات را در فرهنگستان ژنو بر عهده داشت، سه جلد از کتابش به نام Tractationes Theologicae را نوشت (۸۲-۱۵۷۰). این سه جلد، با استفاده از منطق ارسطویی، تقریری به لحاظ عقلی منسجم از عناصر اصلی الهیات اصلاح شده را عرضه می کند. حاصل کار نوعی تقریر شدیداً استدلالی و از حیث عقلی دفاع پذیر از الهیات کالون است که در آن، بعضی از مسائل حل نشده این الهیات (که عمدتاً به آموزه های تقدیر ازلی و کفاره مربوطند) توضیح داده می شود. برخی از نویسندگان چنین اظهار نظر کرده اند که دلبستگی به وضوح منطقی بز، او را به ارائه تصویری خطا از کالون در تعدادی از نکات حساس کشانده است؛ دیگران چنین احتجاج کرده اند که بز، با نظم و ترتیب بخشیدن به نتایج غیرمنسجم الهیات کالون، آن را کارآمدتر کرد. به این ترتیب، نقطه آغاز الهیات اصلاح شده به پرداختن به اصول کلی انجامید نه یک حادثه تاریخی خاص. این تقابل با کالون روشن خواهد بود. محور الهیات و خاستگاه آن نزد کالون، چنان که کتاب مقدس بر این امر گواه است. عیسی مسیح است.

اعترافی کردن و دل مشغولی نسبت به آموزه صحیح

آیین لوتری و آیین کالونی در بسیاری جهات بسیار با یکدیگر مشابهت داشتند. هر دو مدعی بودند که انجیلی هستند و کم و بیش یک سنخ از جنبه های اساسی آیین کاتولیک روم را رد می کردند. اما لازم بود که از یکدیگر متمایز شوند و معلوم شد که مطمئن ترین راه برای بازشناسی دو مجموعه ای که در صورت عدم ایجاد تمایز خیلی شبیه به هم هستند، آموزه های دینی است. پیروان لوتر و پیروان کالون در بیشتر وجوه اعتقادی هماهنگی گسترده ای داشتند. با این حال، یک موضوع در کار بود - آموزه تقدیر ازلی - که این دو در باب آن اختلاف بنیادین داشتند. تأکیدی که پیروان کالون، در سال های ۱۵۵۹-۱۶۶۲، بر آموزه تقدیر ازلی داشتند، تا اندازه ای منعکس کننده این واقعیت است که این آموزه آنها را از هم قطاران لوتری شان متمایز می ساخت.

اهمیت این نکته را به آسانی می توان از طریق مقایسه وضعیت آلمان با وضعیت انگلستان تصدیق کرد. نهضت اصلاح دینی انگلستان در قرن شانزدهم، که تحت حاکمیت هنری هشتم (۱۵۰۹-۱۵۴۷) بود، چندان ارتباطی با همتای آلمانی خود نداشت. در آلمان بین لوتری ها و

کاتولیک‌ها کشمکش طولانی‌ای وجود داشت و هر یک تلاش داشت که در منطقه مورد منازعه کسب نفوذ کند. در انگلستان، هنری هشتم به آسانی اعلام کرد که فقط یک کلیسای ملی در قلمرو او وجود دارد. به فرمان شاه فقط یک گروه مسیحی در انگلستان وجود داشت. کلیسای اصلاح شده انگلیسی ملزم نبود که خود را به گروه مسیحی دیگری در منطقه مرتبط بداند. نهضت اصلاح دینی در انگلستان، در آغاز، حرکت خود را به گونه‌ای آغاز کرد که نیاز به هیچ گونه اعلام موضع اعتقادی نداشت، از این حیث که خطوط [فکری] کلیسا در انگلستان به لحاظ اجتماعی قبل از نهضت اصلاح دینی دقیقاً به همان شیوه بعد از این نهضت مشخص شد. این بدان معنا نیست که بگوییم هیچ گونه بحث الهیاتی در زمان نهضت اصلاح دینی در انگلستان درنگرفت؛ شایان ذکر است که این بحث‌ها را سرنوشت ساز و هویت بخش تلقی نکردند (مک گراث ۱۹۹۰).

کلیسای لوتری در آلمان مجبور بود که موجودیت و خطوط اعتقادی خود را اعلام و از آن دفاع کند؛ زیرا از کلیسای کاتولیکی قرون وسطی منشعب شده بود. کلیسای کاتولیک در مناطق مربوط به لوتر ادامه حیات داد و مذهب لوتری را وادار به پرداختن به توجیه موجودیت خود کرد. اما کلیسای وابسته به هنری در انگلستان خود را متصل به کلیسای قرون وسطی دانست. کلیسای انگلستان به عنوان یک واحد اجتماعی، کم و بیش به طور کامل معرفی شده بود؛ به گونه‌ای که نیازی به معرفی بیشتر در سطح اعتقادی نداشت. مجموعه‌های گوناگون مشتمل بر ضوابط ایمانی که در طی دوره فرمانروایی هنری هشتم انتشار یافت، حاکی از نوعی جدایی مشخص از آیین کاتولیک سنتی و رفتن به سوی پذیرش حداقل بعضی جوانب آیین پروتستان بود. این فرآیند در دوره حاکمیت ادوارد ششم ادامه یافت اما در دوره حاکمیت ماری تئودور سرکوب شد و در دوره حاکمیت الیزابت اول به طور نامحسوسی تغییر جهت داد. معه‌ذا این اصل بنیادین دست نخورده ماند که کلیسای انگلستان صرف نظر از هویت الهیاتی، فقط یک کلیسای انگلیسی و آن [هم] در پیوند با کلیسای پیش از نهضت اصلاح دینی است.

دربار الیزابت (۱۱۵) (۱۵۵۹) مقرر داشت که در انگلستان فقط یک کلیسای مسیحی در کار است و آن کلیسای انگلستان، که حق انحصاری کلیسای ماقبل نهضت اصلاح دینی را در اختیار داشته و کلیسایی را به جای آن نشانده که مرجعیت سلطنت را، به جای مرجعیت پاپ به رسمیت می‌شناسد. به این ترتیب، برای کلیسای انگلستان دلیلی وجود نداشت که خود را دل مشغول مسائل اعتقادی کند. الیزابت اطمینان داد که این کلیسا هیچ رقیبی در انگلستان ندارد. یکی از اغراض پرداختن به اعتقادات، منشعب شدن است - و برای کلیسای انگلستان چیزی نبود که خود را از آن جدا سازد. انگلستان در دوران نهضت اصلاح دینی و دوران مابعد این نهضت، از عواملی که در بیشتر نقاط اروپا موضوع اعتقادات را آن چنان پراهمیت کرد جدا نگاه داشته شد.

پیدایش مذهب اصالت عقل (۱۱۶)

نکته داراي اهميت اساسي در اين جا، توجه به اوضاع و احوال سياسي در اروپا، مخصوصا آلمان، در اواخر قرن شانزدهم است. در دهه ۱۵۵۰، آيين لوتري و کليساي کاتولیک روم در مناطق مختلف آلمان کاملا تثبيت شد. نوعي بن بست ديني بسط پيدا کرده بود که ديگر مجالي براي گسترش يافتن مذهب لوتري در مناطق پيرو کليساي کاتولیک باقي نگذارده بود. بنا بر اين، نويسندگان لوتري، از طريق نشان دادن سازگاري دروني مذهب لوتري و ايمان آن به کتاب مقدس، بر دفاع از اين مذهب در سطح دانشگاهي تکیه کردند.

اگر اعتبار عقلاني آيين لوتري به شکلي قابل قبول معرفي مي شد، انتظار مي رفت که اين مذهب بتواند براي پيروان کليساي کاتولیک کاملا جذاب از آب درآيد و آنها را نسبت به نظام اعتقادي خودشان دلسرده کند. اما تقدير چنين نبود. نويسندگان کاتولیک با کمک گرفتن از مکتوبات توماس آکویناس، در قالب آثار الهيات نظام مند، که پيچيدگي روزافزوني پيدا مي کرد، به شهر اسپانيايي سالامانکا (۱۱۸) را مرکز مطالعات توميسستي قرار داد و اصل مبتني بودن فهم مکتب توماس بر کتاب جامع الهيات، به جاي کتاب پيشين شرحي بر جملات (۱۱۹) را، که هم اکنون به طور گسترده مقبول افتاده است، تثبيت کرد. انجمن عيسوي (۱۲۰) (بنیان گذاري شده در ۱۵۳۴) به سرعت خود را به عنوان نيروي فکري هدايت گر در درون کليساي کاتولیک روم تثبيت کرد. نويسندگان برجسته آن، مثل روبرتو بلارمين (۱۲۱) و فرانسيسکو دسوارز (۱۲۲) سهم عمده اي در دفاع فکري از آيين کاتوليکي داشتند.

با توجه به اين که مذهب کالوني تهاجم عمده اي را به خطه اي آغاز کرد که پيش از اين لوتري بود، وضعيت در آلمان در طي دهه ۱۵۶۰ و دهه ۱۵۷۰ حتي پيچيده تر [از جاهاي ديگر] شد. در اين زمان سه فرقه عمده مسيحي، غالبا در یک منطقه جغرافيايي، به طور جدي تثبيت شدند - مذهب لوتري، مذهب کالوني و مذهب کاتوليکي روم. هر سه براي تعيين هويت خود تحت فشار شديد بودند. پيروان لوتر مجبور بودند که تفاوت هاي خود را با پيروان کالون از یک سو و با پيروان کليساي کاتولیک رم از سوي ديگر توضيح دهند [تعيين] اعتقادات، مطمئن ترين راه تعيين هويت و توضيح تفاوت ها از کار درآمد: «ما به فلان معتقديم و آنها به بهمان». امروزه به طور کلي از دوره ۱۵۵۹-۱۶۲۲، که مشخصه آن تاکيد تازه بر اعتقاد بود، به عنوان «دوره ارتدکسي» ياد مي کنند. شکل جديدي از گرايش به حکمت مدرسي هم در محافل الهياتي پروتستاني و هم محافل الهياتي پيرو کليساي کاتولیک شروع به رشد کرد، هم چنان که هر دو مذهب درصد نشان دادن عقلاني بودن و پختگي نظام هاي [فکري] خود بودند.

نتيجه اين امر، شايد به طور اجتناب ناپذيري، پيدايش تدريجي عقل گرائي در الهيات اروپاي غربي بود؛ از اين جهت که دستيابي به توافق بر سر [مسئله] چيستي و تفوق منابع الهياتي ميسر نبود، محل بحث به [سؤال از] عقلاني بودن اعتقادات حاصل آمده براي هر فرقه تغيير يافت (فاکس ۱۹۸۷). از اواخر سده پانزدهم به بعد، هم در ارتدکسي پروتستاني و هم در

همتاي کاتولیک آن، نقش عقل اهمیت روز افزوني پیدا کرد. نقطه اوج این رویکرد را می توان در آثار پیروان برجسته لوتر و نظریه پردازان اعتقادي کلیسای اصلاح شده، در قرن هفدهم، مشاهده کرد.

به هر حال، روند فوق به این دیدگاه میدان داد که عقل منبعی مستقل از ویژگی های سنت دینی است، که می تواند برای الهیات عقلی به مثابه بنیانی کافی و وافی به کار آید. جنگ های سی ساله، که با قرارداد صلح وستفاليا (۱۶۴۸) (۱۶۴۸) پایان یافت، بر سر موضوعات دینی درگرفت و استمرار یافت. هنگام پایان یافتن این جنگ، در اروپای غربی بی رغبتی خاصی نسبت به مطالب مرتبط به دین وجود داشت که در واکنش به تندروی های دینی جامعه پیورترین ها در انگلستان [این بی رغبتی] انگیزه قوی تری یافت.

ارج نهادن همگانی به محسنات تسامح دینی، پیدایش آرمان های آزاد اندیشانه را شتاب بخشید. ظهور عقل گرایی، در آغاز در شکل هایی متأثر از فلسفه لاک، در انگلستان، و به دنبال آن در شکل های روشن تر در جنبشی که با مسامحه به «دئیسم» (۱۶۴۸) معروف است، قابل مشاهده است. در پایان دوره ای که در این فصل مورد بررسی قرار گرفت، انتقال به مدرنیته قطعی است. در نظر بسیاری کسان، جنگ های دینی تقریباً نسخه بدل نظامی برای نوعی احتجاج الهیاتی بنیادین است. ظاهراً به طور قابل توجهی نوعی جهت گیری جدید در دست اجرا بود. تأکید تازه بر عقل ظاهراً تنها راه به سوی آینده را ارائه می کرد. به این ترتیب، چنان اوضاع و احوال فرهنگی ای پدید آمد که به جهان بینی عقل گرایانه، که از ویژگی های دوره روشنگری (۱۶۴۸) بود، روی موافق نشان داد.

● پی نوشت

(۱) مشخصات کتاب شناختی این اثر چنین است:

Alister McGrath, 'The Transition to Modernity| in Companion Encyclopedia of Theology, Ed. by Peter Byrne and Leslie Houlden, Routledge, 1995, pp.230-250

۲. Church

۳. Burke

۴. Vulgate

۵. Scripture

۶. Council of Trent

۷. Church

۸. religion

.evangelicalism .۹
 .Denominational Mind - set .۱۰
 .Ernst Troeltsch .۱۱
 .Melanchton .۱۲
 .Quentin Skinner .۱۲
 .Scholasticism .۱۴
 .Renaissance Humanism .۱۵
 .The Reformation .۱۶
 .The Post - Reformation Period .۱۷
 (Vadian (Joachim Von Watt .۱۸
 .Beatus Rhenanus .۱۹
 .Thomas Aquinas .۲۰
 .Summa Theologica fides .۲۱
 William of Ockham .۲۲
 .Dominican .۲۲
 .scientia .۲۴
 .anti - Pelagian .۲۵
 .Augustine .۲۶
 .Libri quattuor Sententiarum .۲۷
 .Peter Lombard .۲۸
 .Aquinas .۲۹
 .Bonaventure .۳۰
 .Duns Scotus .۳۱
 .Viamoderna .۳۲
 .Gabriel Biel .۳۳
 .Tubingen ، نام شهري در آلمان .۳۴
 .justification .۳۵
 .predestination .۳۶

.Schola Augustiniana moderna .۳۷

.Gregory of Rimini .۳۸

.realism .۳۹

.terminism .۴۰

intellectualism .۴۱

.voluntarism .۴۲

.Luther .۴۳

.dialectic .۴۴

.potentia absoluta Dei .۴۵

.potentia ordinata Dei .۴۶

.Sentences .۴۷

.Source - critical .۴۸

.intellectualism .۴۹

.Voluntarism .۵۰

.Bonaventure .۵۱

.Gregory of Rimini .۵۲

.Hugolino of Orvieto .۵۳

.Disputatio contra scholasticam theologiam .۵۴

.Zwingli .۵۵

.existential approach .۵۶

.soteriological resources .۵۷

.ad fontes .۵۸

.humanism .۵۹

.kristeller .۶۰

.bonaeritiae .۶۱

.ad fontes .۶۲

.Filter .۶۳

.Erasmus .۶۴

.Lorenzo Valla .෦෭

.sacraments .෦෦

.sacrament .෦Ⅴ

.mystery .෦Ⅷ

.dopenance, for the kingdom of heaven is at hand .෦Ⅸ

.repent, for the kingdom of heaven is at hand .Ⅴ•

.penance .ⅤⅠ

.being repentant .Ⅴⅲ

.Gabriel .Ⅴⅲ

.Gratia plena .Ⅴ෦

.favoured one .Ⅴ෭

.one who has found favour .Ⅴ෦

.Wittenberg .ⅤⅦ

.Zurich .ⅤⅧ

.Geneva .ⅤⅨ

.Indulgence .Ⅷ•

.Indulgence .ⅧⅠ

.Trent .Ⅷⅲ

.Reformed church .Ⅷⅲ

.Anabaptism .Ⅷ෦

.magisterial Reformation .Ⅷ෭

.mainstream Reformation .Ⅷ෦

.Anglicanism .ⅧⅤ

.Wartburg .ⅧⅧ

.Diet of Worms .ⅧⅨ

.Andreas Bodenstein Von Karlstadt .Ⅸ•

.the Presbyterians .ⅨⅠ

.Berne .Ⅸⅲ

.Basle .٩٢
 .Heinrich Bullinger .٩٤
 .Anabaptist .٩٥
 .rebaptizers .٩٦
 .Conrad Grebel .٩٧
 .sola scriptura .٩٨
 .St Gallen .٩٩
 Roland H. Baintons .١٠٠
 .George Hunston William .١٠١
 .Jesuits .١٠٢
 .abuses .١٠٣
 .Institutes .١٠٤
 solafide .١٠٥
 .consubstantiation .١٠٦
 .memorialism .١٠٧
 .Transsignification .١٠٨
 .the Lord's Supper .١٠٩
 .Church .١١٠
 .righteousness of God .١١١
 .Martin Bucer .١١٢
 .Reply to Sadoletto .١١٣
 .Summa Theologiae .١١٤
 .Elizabethan Settlement .١١٥
 .rationalism .١١٦
 .Johannes Capreolus .١١٧
 .Salamanca .١١٨
 .Commentary on the Sentences .١١٩
 .Society of Jesus .١٢٠

۱۲۱. Roberto Bellarmine.

۱۲۲. Francisco de Suarez.

۱۲۳. Westphalia.

۱۲۴. Deism.

۱۲۵. the Enlightenment.

* این نوشتار پیش از این در فصلنامه هفت آسمان، شماره ۱۵ به چاپ رسیده است.